

و سب نفر ستاده است برای رحمت فرستاده است و در پنج ابلاغت که صحیح کتب برواقض مستمر و نیست که
 چون امیر المؤمنین از اصحاب خود شنید که اهل شام را لعنت میکند فرمود انا ان کان تکونوا سبنا بین
 یعنی من بگروه میدارم که شما سب کننده گان باشید و چه قول جواز عن آنست که این چیزی روایت کرده که
 قاضی ابو یعلی در کتاب خود معتدلا اصول بسند خود از صالح بن احمد بن حنبل روایت کرده که گفتم پدر خود را که ای پدر
 مردم گمان نمی برند که ما مردم نیرید راوه است میداریم احمد در گفت که ای پسر کسی که ایمان بخدا و رسول داشته باشد
 او را دوستی نیرید بگویند و باشد چه رحمت نکرده شود بر کسی که خدا بر وی در کتاب خود لعنت کرده گفتم در قرآن کجا
 بر نیرید لعنت کرده است احمد گفت فیهل عسیتم ان تلقایهم ان تقسوا و ان فی الاذین و نقطه و ان حاکم
 اولئک الذین کفروا لله فاصلمهم و اعلم انهم یعنی قریب است که در روانی کفیه تنهای
 مردم و فساد کفید در زمین و قطع ارحام کنید آنها که چنین کنند یعنی کفید آنها را خدا و کفید گشای شام از شنیدن
 حق و چشمهای ایشانرا کور کند از دیدن حق امام نبوی گفته که مسبب برین شر یک و فرزند نبوی یعنی این است چنین گفته
 که قریب است که در روانی کرده شود شمار مردم یعنی سلطنت یاسید و فساد کفید در زمین و قطع ارحام کنید گفته
 که این آیه در نبی ما شوم نبی امیته مثل شده یعنی مروانیان و عباسیان که در سلطنت خود ظلم کردند و فساد نمودند
 و قرآه امیر المؤمنین علی بن زینب وید این تاویل است که بخواند ان تولیتم بحسبهم تا و خاوه و کسر لام علی الخفقول
 یعنی ان تولیتم یا ایها الناس و لاه جایزه خرم معهم فی العتة و جاد نتموهم اولئک الذین کفروا لله
 فاصلمهم و اعلم انهم یعنی ای مردم و قیاسیه شما با دشمنان شما کفید قریب است که شما همه شام را
 در فتنه و فساد بر آید و در گاری آنها کنید آنها باشند که لعنت خود را بر آنها باشد و کور کند آنها را از حق و دلیل و یکر
 انک حق تعالی در قرآن می فرماید ان الذین یؤذون الله و رسوله ان الله یری انفسهم فی النار و انهم فی
 ظاهر آنست که مراد از ایذا رجز و ایذا اولیا خداست بجزوف مضاعف یعنی بیرون از ایذا باشد در رسول و در برین
 عطف رسول از قبیل عطف خاص است بر عام برای زیارت و اهتمام با سید عطف جبرئیل بر شاکر و سید
 این تاویل است حدیث قدسی که بخاری روایت کرده قال الله تعالی من جادی لولیا فقد بارزنی
 بالحارة یعنی هر که با ولی خداست که پس با خدا برای جنگ بر آید پس از آنکه امام حسین علیه السلام که شش
 او را را الله است ایذا خداست و نیز ایذا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است بر رسول خدا و رسول

صلی الله علیه وسلم فاطمة بضعة منی بر بنی ما ارجها و یوذینی ما اذاهما تنفق طیبی فاطمة یاره ایست این پنج
نوش میکند و خوش میکند مرادنا خوش میکند و آنچه تا خوش میکند او را و آخر جم احمد و ابن ماجه و الحاکم ان النبی
صلی الله علیه وسلم قال من احب الحسن والحسین فقد احبني ومن ابغضهما فقد ابغضني
و روی احمد و البخاری فی الزاد و الحاکم و غیرهم عن یعلی بن مرة حسین بنی و انما من جسیان
احب الله من احب حسینا و نبوی و غیره از انس بن عمارت روایت کردند ان بنی هذا یعنی الحسین
یقتل بارض من ارض العراق یقال طاکر بلا فمن شهد ذلك منکم فلینصه این جمله ها و
والت دارند بر آنکه ایضا حسین علیه السلام ایضا آن سرورست صلی الله علیه وسلم و از ابن عباس مروی است
که این آیه در حق عایشه نازل شده و قلیکه منافقان بروی تمست کردند و قضیه آنک ازین هم معلوم میشود
که هر که از و اهل بیت پیغمبر را اذ کرده ایذا پیغمبر کرده و ایذا خدا کرده و مستحق لعن شده و همچنین است حکم کسیکه
اصحاب پیغمبر را سب میکند که رسول فرموده صلی الله علیه وسلم الله الله فی اصحابی لا تتخون و هم عن صفا
من بعدک فمن اجرم فلیجبه اجهر و من ابغضهم فلیبغضهم و من اذاهم فقد اذانی
و من اذانی فقد اذی الله و من اذی الله فلیوشک ان یلحقه رواه الترمذی عن عبد الله بن مغفل
و ترمذی و حاکم و ابن جریر از حسن بن علی علیهما السلام روایت کردند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم را نموده شد
سلاطین نبی امیه بر سر او آنحضرت ازین امر ناخوش و رنجیده شدند برای تسلی آنحضرت صلی الله علیه وسلم
انا اعطیناک الکفاثر و انا انزلنا فی لیکمة القدر خیر من الیت شهرک بک
بای نبی امیه نازل شده قاسم صدای گفته چون شمار کردیم سلطنت نبی امیه هزار ماه بودند کم و نه زیاد یعنی
از روز سلطنت یزید تا انقضای سلطنت مروانیان هزار ماه بود که هشتاد و چند سال شده ازین حدیث هم
معلوم میشود که از یزید و دیگر مروانیان آنحضرت صلی الله علیه وسلم را ایذا رسید دلیل دیگر آنکه قوله تعالی
القرآن الی الذین ینزلوا نعمة الله کفرا و اهلوا قومهم دار البوار جهنم یصلونها و یلین القرآن
ابن مرویه از ابن عباس مفر روایت کرده که از عمر بن الخطاب رض ازین آیت پرسیدم که آنها کیستند فسر مودند
هم الاجران من قریش بنو المغیرة و بنو امیة اما بنو مغیرة فکفتموه یوم بدر و اما بنو امیة
فمنعوا حتی حین یعنی مراد ازین آیت دو گروه اند قاجرترین بنو امیه و بنو مغیره بنو مغیره روز بدر است

شدند حق تعالی شمارا از سرانها کفایت کرد و بنوامید چندی در دنیا فرصت داده شده اند و همچنین امام بقوی قول
 عمر روایت کرده و این خبر را این منذر و طبرانی در اوسط و این مرد و بچند طرق از امیر المومنین علی روایت
 کرده دلیل دیگر قوله تعالی وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ
 إِنَّمَا نَسَخَلُكَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَكَيْفَ كَانَ أَرْحَمَ الرَّحِيمِينَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ الَّذِي فَضَّلَهُمْ وَلَهُمْ مَقْرَنٌ
 حَقٌّ فَمِنْهُمْ أُمَّتٌ يَعْبُدُكَ وَيُؤْتُونَكَ الْيَتِيمَ الَّذِي يَتْلُو آيَاتِكَ وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ
 هُمُ الْفَاسِقُونَ یعنی وعده کرده است الله تعالی کسانی را که ایمان آورده اند یعنی از صحابه و افعال
 صحابه کرده اند آنکه خلیفه گردانیم آنها را در زمین چنانچه خلیفه ساخته بودیم آنها را که پیش از شما بودند یعنی چنانچه بعد
 موسی یوشع بن نون و کالب و خزیل علیه السلام را خلیفه ساختیم تا دین موسی را نمایند گردند و عالم را با صلاح
 آورند و همچنین بعد محمد صلی الله علیه و سلم ابوبکر و عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم را خلیفه سازیم و قدرت دهم
 خلفا را بر ترویج دین شان که خدا از ان راضی شد و اختیار نموده و بدل کنیم امن بعد خوف شان از کفار تا معایبوت
 کنند مرا و شر یک نسا زند با من چیزی دیگر را و هر که بعد این کافر شود پس آنها فاسق و خارج باشند از حکم خدا او
 از اهل عالم گفته که رسول صلی الله علیه و سلم بعد بیست و سه سال در که با صحابه خود از کفار در دنیا بود و ما سر بود بصیر
 پست ما سر شد بجهت سوی مدینه و قال با کفار پس آنها در کمال خوف بودند که یکدم از سلاح خدای نمی بودند چنانچه
 بعضی مردان میگفتند که هیچ روز بر ما نمی آید که ما سون باشیم و سلاح نینم از ان این آیه نازل شد و این ابی حاتم
 از زبیر بن عازب روایت کرده که این آیه نازل شد و قیقه ما در خوف شدید بود هم پس حق تعالی وعده خود را
 انجام زد و بعد خوف امن داد و در ملک اسلام فرامی شد چنانچه حق تعالی موسی را بتایید دین او وعده کرده بود
 و در حیات او انجام زد و وعده نشد حیث قال اِنَّمَا نَسَخَلُكَ بِعِبَادَتِهِمْ فِي الْأَرْضِ موسی
 علیه السلام در تیره و قات یافت بعد یوشع بن نون خلیفه شد و فتح شام کرد و بلاد شام در نبی اسرائیل قسمت
 کرد و همچنین وعده خدا بتایید دین محمد صلی الله علیه و سلم در وقت خلفا را شده بین منبر گشت ابوبکر صدیق
 بانی خیف و مردان قتل کرد تا ایمان آوردند یا گشته شدند و مسیله کذاب را گشت و فتح شام و عراق و غیره
 در خلافت عمر و عثمان رضی الله عنهما شده چنانچه این امر بطرق متعدده از علی زمر روایت و در نسخ البیضاغت
 قول علی رضی الله عنه ان هذا الامم لم یکن نصره ولا جد لا یکتفوا ولا یقله هو دینه الذی

وینما
صحت
سنت
وینما
صحت
سنت

اظہر وجندہ الذی اعزہ وایدہ حتی بلغ ما بلغ وطلع من حیث ما طلع ونحن علی موعود
 من اللہ سمیت علی اللہ وعد اللہ الذین آمنوا بکون الایۃ فاللہ علیہم وعدہ وناصرا جندہ
 الی آخر ما قال رضی اللہ عنہ پس درین آیه دلیل است بر صحت نبوت که اخبار است بغیب بقسمیکه وقوع آمد پس
 معجزه است و دلیل است بر صحت خلافت خلفاء اربع اگر ازین آیت مراد نباشد خلف دور و عدو الی لازم آید فان
 سوالی است چرا که در موعود و موعود یعنی صحابه سوار زمانه خلفاء اربع جمع نشده اند و این است بر صحت خبر با ابله
 و چنانست که چون درین آیه رضی اللہ عنہم بیان مذکور است برافض که آنها میگویند که آنهم همیشه خائف ماندند و تقیہ
 میکردند و تا موعود موعود میسر آید در آن وقت اعدا ظاهر نشده و آنچه میگویند که بعد موعود موعود موعود این وعده منجز خواهد شد
 آنهم شکم درین آیه چنانست که علی رسول صلی اللہ علیہ وسلم ازین سرور روایت کرده فرمود که خلافت بعد از
 من پس از من پیشتر سلفان باشد سفینه لغت بشمار خلافت ابو بکر و دو سال و خلافت عمر و سه سال و خلافت عثمان
 دو و نوزده سال و خلافت علی رضی اللہ عنہم شش سال یعنی با اتمام خلافت حسن بن علی سفینه اخبار کسور کرده و خلافت ابی بکر
 دو سال و سه ماه و خلافت عمر سه سال و شش ماه و عثمان دو و نوزده سال و علی پنج سال و سه ماه و حسن شش ماه
 مجموعی سنل شده و نیز ازین آیه دلیل است بر کثرت زید و اشمال او و اتباع او حیث قال و من کفر بعد ذلک
 فاو کفرت حکیم اللہ بر صحت امام پیغمبری گفته که اهل تفسیر میگویند که اول کسیکه کفران این نعمت کرده
 آن طایفه عثمان بود و خلیفه میگویند که این آیه اشاره است از زید و اتباع او که قتل کرد حسین علیه السلام را و
 نیز ایشان او را از اهل بیت نبوت و امامت کرد و بی حرمت کرد تا موس آن سرور را و لشکر بریدند فرستاد و فرات
 کرد و مسجد رسول صلی اللہ علیہ وسلم که در مدینه است از ریاض جنت خراب کرده و در واقع حیره خراب کرد و زبان
 از زبان آن کوتاهی میکند و شقیق بر بیت اللہ زید و عقبه اللہ بن زبیر را که نواسه ابو بکر و پسر ابن عمه آنحضرت بود
 کشت تندی از حسان روایت کرده که حجاج یکی از خلفایان زید بود کسانی را که در حبس کشته یعنی از صحابه و تابعین
 یکم که در بیت هزار کس در شمار آمده در مسلم روایت کرده که در تفسیر حجاج عبد اللہ بن زبیر کشت سمارت ابی بکر
 گفت که رسول فرمود صلی اللہ علیہ وسلم ان فی تفتیح کذا اباء و مبدرا فاما الکذاب فیرابناہ و اما المبدل
 فلا ینالک الا اباءہ قال عبد اللہ بن عمر الکذاب هو انصار بن ابی عبیدہ و المبدیر هو الحجاج بن یوسف فانی
 بناک کتبه مسلمانان هر کسیت که زید غریبه حسین علیه السلام کشت تبها خزانده و عمر کرد و مضمون آن بیت با است

که هر روز آن آل محمد صلی الله علیه و سلم استقام کرده ام از روز بدر تا آخر آن ابیات این بیت سه دست من
 چندب آن لم انتقمه من بی احمد ما کان قد فعل و خمر ارجلال گفت و گفت فان خربت یوما علی بن احمد فخذ
 علی بن مسیح این سریم و آل محمد صلی الله علیه و سلم را بر منبر با سب میکردند و اینان هزار ماه درین گمراهی فرصت
 یافتند بعد از آن حق تعالی از آنها انتقام کرد چنانچه از قاتلان یحیی بن زکریا انتقام کرده بود تا آنکه کسی از آنها باقی
 نماند و نیست که سر مبارک حضرت امام حسین را پیش یزید می بردند انجمه زیر صومعه راهی فرود آمدند بر آن
 صومعه مرقوم بود و اثر جوارحه قللت حیاته شفاعت کرده یوم احساب با از آن راهب پرسیدند که این بیت که
 نوشته است گفت از قدیم مرقوم است نمیدانم که کدام کس نوشته است - عرض که کفر یزید از روایات معتبره نقل
 میشود پس او مستحق لعن است اگر چه درین گفتن فائده نیست لیکن بحسب فی الشر و البغض من الشر مقتضی
 آنست و الله اعلم -

کلمات قدسیه

بسم الله الرحمن الرحیم - بعد حمد و صلوة پدانشد هر قدر که اوقات در ترویج نسبت حضرتان یسیر از غنیمت
 باید شمر و وظایبان خدای از جهان عزیز تر باید دانست چون زمانه بکمال فساد و ستمورست درین زمانه اگر کسی ایستد
 توبه بسوی خدا میکند فیض و برکات فرود از هد می بیند پس طالبان را بسیار تنگ نباید گرفت مشغول بخدا باید
 همین مشغولی انشاء الله تعالی براه راست می آرد و خود سجد تمام باتباع سنت و اجتناب از بدعت نامرغوبه و
 سموری اوقات از خیرات و ترک مجالست با غیارد و سوزن و نفس خود و حسن ظن و رخص سائر الناس استقامت
 باید فرمود و الاستقامت فوق الکرامت است و دنیا نقش بر حباب است **فمن تودر ولی بنم این آن که پرورد**
بجای جان تو باشی بجان که پرورد و الله معکم انما نکتم و کثرتنا لکم و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته و الحمد لله
و الصلوة علی رسول محمد و آل اللهم اغفر لی و لاخوانی فی الدین و الدنیا و ایاهم کمال سابقه سید المرسلین و من تقه
صلی الله علیه و سلم فی اعلی العلیین آمین یا رب العالمین -

وصیت نامه

بسم الله الرحمن الرحیم محمد بن احمد بن محمد بن علی بن ابراهیم المسلمات و من علینا بهتة سید الانبیاء

و افضل الرسل و الایمان بمن هو الامیر الکبری المعتبر من هو الشکر المستطیع المعتمد و صلی اللہ تعالی علیہ و علی آلہ و صحابہ
 و اتباعہ جمعین و الشکر علی ما ہدانی للاسلام و اجمالی علیہ و وفتی لا تقباس انوار علیہ الصالحین اولیاء اللطین
 تعلقا و شیخ احمد الفاروقی الشافعی المجدد و لائف الثانی و السید السدحی الدین عبدالقادر اجمالی غوث الشیخین
 و السید الفاضل السکال سعید الدین حسن الشجری رضی اللہ عنہ و عن اسلامہم و اخلاقیہم جمعین و اریحہ من فضلہم
 ان یستی علی ائباہم و محبتہم و یحسنی بہم فی دار القرار و ما ذاک علی اللہ عزیزہ لعلہم از صلوۃ خیر خیر محمد
 شاد اللہ علی خفی مجددی بانی تہی بنو سیدکہ عمر ابن عاصمی بہشتاد سال رسیدہ و تفریح کہ عبارت از کس
 بر سر آمدہ فرستی نگنا شستہ کفر خیر بطریق وصیت برای اولاد و احبابی بنو سیدکہ رعایت بعضی از ان برای اوقات
 فقیر سفید و ضرورت و برخی از ان برای دوستان و فرزندان ضرور مفیدست اگر نوع اول بر رعایت خواہند
 روح فقیر از انہا نشود و خواهد شد حق تعالی جزای خیر خواهد داد و اگر نہ در رعایت و امنگیہم خواہم شد و اگر نوع ثانی
 در رعایت خواہند کرد ثمرہ آن در دنیا و عقبی نیک خواہند دید و اگر نتیجہ بد خواہند دید لایح اول است کہ در تہی
 و تکفین و غسل و دفن رعایت سنت کتہ و دو چادر زنی کہ حضرت ایشان شہید رضی اللہ عنہ رعایت فرمودہ
 بودند و ان تکفین نمایند و عمامہ خلاف سنت ست ضرور نیست و نماز جنازہ بجماعت کثیر و امام صالح مثل جعفر
 محمد علی و یا حکیم سبکو یا جعفر میر محمد بجا آرند و بعد تکبیر اولی سورہ فاتحہ ہم خوانند و بعد در ان من رسوم و تہوسہ
 مثل وہم و بستم و چہلم و ششماہی و برسی بیچ نکند کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم زیادہ از سہ روز ماتم
 کردن چارزندانہ حرام ساختہ اند و اگر در زاری زمان راضع بلوغ نمایند در حالت حیات خود فقیر ازین چیز با
 راضی نبود و با اختیار خود کردن ندادہ و از کلمہ و ورد و ختم قرآن و استغفار و از مال و جلال صدقہ بفقیر با اختیار داد
 فرمایند کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم فرمودہ الیت فی القبر کا الغریق المتفوح ینتظرہ عساق
 ما تلحف عن اب او اخ او صلیق و بعد در ان من در ادای دیون من کوشش بلوغ نماید خیر
 در حیات خود نصف موضع نگاہ الماک تصبکہ در ملک خود داشت از ہشت بہام تو رو بودہ سہ بہام بوالہ حکیم
 و دو بہام بصفوۃ اللہ و یک بہام بظانہ و یک بہام بفرزندان فلانہ و یک بہام بفرزندان فلانہ فروختہ مبلغ شش
 بخشیدہ ہر یک را مالک حصہ ساختہ بود لیکن تا دم زیت خود محصول تخم حصہ با دلاہر دو دختر میداد و باقی
 را سہ حصہ کردہ یک حصہ برای خرج خود میداشت و یک حصہ بظان و یک حصہ بظان میداد و بعد در ان من

کلمہ صلی اللہ علیہ و آلہ
 و صحابہ وسلم
 علامہ سید الدین محمد
 شاد اللہ علیہ
 و علی آلہ و صحابہ
 وسلم

هم تا وقتیکه دین من او شود بحین قسم تقسیم کرده حصه من بقیه نحو امان من میداده باشد و از مبلغ عیدین قرضخواهان
 را داده هر روز و تر فارغ الذمه سازد تفصیل کتبها که در ذمه نیست در بند چشمه اخراجات روزمره اکثر نوشته ام و چشمه
 بای مبری من نزد قرضخواهان است در ادای آن توانم نمایند و صبیبه شریفه حضرت شیخ رضی الله عنه را هر یک
 بمقدور خود خدمت کردن لازم و واجب دانند **عَلَى الْوَالِدِ إِسْبَاعُ الْوَالِدِينَ** وَ عَلَى الْمَقْتَبِ قَدْرُهُ لَا يَكْتُمُ اللَّهُ
 نَفْسًا إِلَّا أَوْشَقَهَا فَقِيرٌ فِي سَالٍ تَامٍ مِنْ كُنْدٍ مِنْ بَيْتِ شَيْخٍ رُوِيَ بِتَقْدِيرِ بَإِشْيَانٍ مِيدَامِ أَيْزِينَ قَصُورٌ تَشُورٌ وَ دِيكِرٌ
 زَمِينٍ چاه میدالی و والد و والده و دلیل الله از طرف خود برای عزت المان و صیت کرده بود با ایشان سیر شده من طرف
 خود بست بیکه تمام زمین چاهی از موضع نگر برای ایشان مقرر نموده بودم لیکن ایشان بزان بقبضه کردند
 یک من گنم و یک در و پیه نقد در ماهه با ایشان میدهم درین هم قصور نشود موضع نگر میراث جد پدری و جد
 مادری من نیست محض تصدق حضرت مرزا صاحب شهید است رضی الله عنه و ادای خدمت ایشان تقصیر نمایند
 نوع دیگر که برای پس ماندگان مفید است که دنیا را چندان معتبر ندارند اکثر کسان در طفلی و اکثر در جوانی
 می میرند و بعضی به پیری میرسد تمام عمرشان هم در اندک فرصت مثل باد صبا میرود و نمیدانند که کجا رفت و معالجه
 آخرت که انقطاع پذیر نیست بر سر جاندهی تعالی می فرماید **إِذَا أَلَّكَ اللَّهُ الْفَنَ تَمَّتْ** اَلِ قَوْلُهُ عَلِمَتْ نَفْسٌ
كَمَا قَدَّ صَتْ وَأَخْتٌ ایلمی باشد این لذت تحلیل که آنهم بی رخ کشی میسر نشود لذات قوی و ایلمی برابر بود
 و یا لام ابدی گرفتار شود و نود با الله نه پاپس جایکه مصلحت دینی و مصلحت دنیوی با هم متعارض شود مصلحت
 دینی را مقدم باید داشت کیسکه مصلحت دینی را مقدم میدارود دنیا هم موافق تقدیر بوی میرسد رسول صلی الله
 علیه و سلم فرمود **مَنْ جَعَلَ الْحَيَاةَ جَاهًا وَ أَحْلَاهُمْ أَخْرَافَهُ كَيْفَ لَقِيَ اللَّهُ هُمْ** دنیا ه یعنی هر که مقاصد خود را یک
 مقصود و آخرت متصور دارد کفایت کند الله تعالی مقصود نیایی او را و کیسکه مصلحت دنیوی را مقدم دارد
 گناه باشد که دنیا هم از دست ندهد چنانچه بیشتر درین زمانه همچنین است پس خسر دنیا و الاخره شود و اگر دنیا
 دست دهد در اندک فرصت زوال پذیرد و خسران ابدی لاحق شود - فقیر چشم خود بنهرا با مردم را دیده که
 بدولت رسیدند باز از آنها اثری نمانده فقیر و برادر فقیر و پدر فقیر و جد فقیر خدمت قضا مبتلا شد تدبیر چند آنچه
 می باید حق این خدمت از ما دانسته خصوصاً ازین فقیر بر تقصیر که بیشتر عمر در زمانه فاسد تر یافته از نخبه نام
 و مستحق از بجزوال الله و قوتش ازین خدمت نگرفته ام و از اکثر انبای روزگار نوعی بخوبی کردم الحمد لله علی

ع
 در وقتیکه دین من او شود بحین قسم تقسیم کرده حصه من بقیه نحو امان من میداده باشد و از مبلغ عیدین قرضخواهان را داده هر روز و تر فارغ الذمه سازد تفصیل کتبها که در ذمه نیست در بند چشمه اخراجات روزمره اکثر نوشته ام و چشمه بای مبری من نزد قرضخواهان است در ادای آن توانم نمایند و صبیبه شریفه حضرت شیخ رضی الله عنه را هر یک بمقدور خود خدمت کردن لازم و واجب دانند
 نفساً الاوشقها فقیر في سالی تام من کندی من بیئت شیخ روی بتقدیر باایشان میدام ایزین قصور نشود و دیکر زمین چاه میدالی و والد و والده و دلیل الله از طرف خود برای عزت المان و صیت کرده بود با ایشان سیر شده من طرف خود بست بیکه تمام زمین چاهی از موضع نگر برای ایشان مقرر نموده بودم لیکن ایشان بزان بقبضه کردند یک من گنم و یک در و پیه نقد در ماهه با ایشان میدهم درین هم قصور نشود موضع نگر میراث جد پدری و جد مادری من نیست محض تصدق حضرت مرزا صاحب شهید است رضی الله عنه و ادای خدمت ایشان تقصیر نمایند نوع دیگر که برای پس ماندگان مفید است که دنیا را چندان معتبر ندارند اکثر کسان در طفلی و اکثر در جوانی می میرند و بعضی به پیری میرسد تمام عمرشان هم در اندک فرصت مثل باد صبا میرود و نمیدانند که کجا رفت و معالجه آخرت که انقطاع پذیر نیست بر سر جاندهی تعالی می فرماید
 اذا الك الله الفن تملت ال قوله علمت نفس كما قد صت و اخت ایلمی باشد این لذت تحلیل که آنهم بی رخ کشی میسر نشود لذات قوی و ایلمی برابر بود و یا لام ابدی گرفتار شود و نود با الله نه پاپس جایکه مصلحت دینی و مصلحت دنیوی با هم متعارض شود مصلحت دینی را مقدم باید داشت کیسکه مصلحت دینی را مقدم میدارود دنیا هم موافق تقدیر بوی میرسد رسول صلی الله علیه و سلم فرمود
 من جعل الحیاة جاهاً و احلاههم اخرافه کیف لقی الله هم دنیا ه یعنی هر که مقاصد خود را یک مقصود و آخرت متصور دارد کفایت کند الله تعالی مقصود نیایی او را و کیسکه مصلحت دنیوی را مقدم دارد گناه باشد که دنیا هم از دست ندهد چنانچه بیشتر درین زمانه همچنین است پس خسر دنیا و الاخره شود و اگر دنیا دست دهد در اندک فرصت زوال پذیرد و خسران ابدی لاحق شود - فقیر چشم خود بنهرا با مردم را دیده که بدولت رسیدند باز از آنها اثری نمانده فقیر و برادر فقیر و پدر فقیر و جد فقیر خدمت قضا مبتلا شد تدبیر چند آنچه می باید حق این خدمت از ما دانسته خصوصاً ازین فقیر بر تقصیر که بیشتر عمر در زمانه فاسد تر یافته از نخبه نام و مستحق از بجزوال الله و قوتش ازین خدمت نگرفته ام و از اکثر انبای روزگار نوعی بخوبی کردم الحمد لله علی

و از آنکه از نخبست از فضل الهی امید مغفرت دارم مقصود اصلی در نیت فقیر همین است اما سیرت همین عمل هر مسلمان است
 بلکه بنود هم هر کس که ملاقات کرده معترف داشته و غیبت شمرده و گفته علماء بهتر از من موجودند کسی نمی پرسد و از وطن
 کسی دیگران را چه خبر است این دلیل است بر آنکه اگر مصلحت دینی را بر دنیا مقدم داشته شود دنیا هم از وی دور گردد
 نمیشود و امید بریزد آن مراد مستحق به پس از فرزندان من کسیکه خدمت قضا اختیار کند طمع خاطر داری ناحق را
 در خل ندهد و بر روایت معتبر مفتی به عمل نماید و از جمله تقدیم مصلحت دینی بر مصلحت دنیوی آنست که در دنیا کسبت
 و نینداری را منظور در و چون درین زمانه درین شهر مذہب رواج فیض بسیار شیوع یافته است و شر فایز بیشتر بر
 علو نسب یا رفاہ معیشت نظر میدارند اول رعایت دین باید کرد و دختر کسی را فاضلی یا شهم بر نفس اگر چه صاحب
 دولت عالی نسب باشد نباید داد و روز قیامت سوامی دین و تقوی هیچ بکار نخواهد آمد و نسب را نخواهند پرسید
 هم که درین راه فلان ابن فلان پیروی نیست به و دولت اعتبار ندارد و که مشتق از تداول است اسمال
 خاچ و راجح دیگر باید دانست که اصل الاکلیل از نوع بشر بلکه از ملائکه هم سید نظر پسین محمد است صلی الله
 علیه و سلم هر کس هر قدر سابق سرور شایسته بهم رساند در باطن ظاهر و صفا جلی و کسبی علم و اعتقاد و عمل و عبادت و عبادت
 آن کس همان قدر کامل باید دانست و هر کس که در شایسته در چیزه از آن قاصر است همان قدر ویران فاضل باید دانست
 و از جهت کمال اتباع سنت میند که او را نقیض اختیار کرده اند گوی سابقت برده اند و همین کمال شایسته جهت کمال است
 و دلیل است بر فضیلت شایسته و اولی است قاصر همان از کمال متابعت آنجناب کوتاهی کند و بر او اسے
 و اجبات و ترک محرمات و مکروهات و مشبهات در عبادت و عادات و معاملات خصوصاً در معاملات
 قاعدت کند آنهم بسیار غنیمت است گوشت لوافل و اتیان مستحبات و کمال اشتغال به سنن در عبادت
 و عادات از وی سر نشود رسول فرمود صلی الله علیه و آله و سلم من اتقى المشبهات استبرأ الى ربه
 و عرصد و من وقع فى المشبهات وقع فى الحرام و کدریشانی صحیحین حق تعالی می فرماید ان اولیایى الا المتقون
 نیستند و در میان خدا اگر مستقیان تقوی عبارت از ادای و اجبات و ترک محرمات و مشبهات است نه از
 کثرت نوافل و اتیان مستحبات آنج محرمات زائل نفس است از نفاق و عجب و کبر و حقد و حسد و ریاء و سمه
 و طول اهل و حرص بر دنیا و مانند آن و بعد از آن محرمات که بافعال جوارح تعلق دارد و کتب فقه سبب اند
 و اگر هست ازین مرتبه هم کوتاهی کند و از شومی نفس و شر شیطان هر تکب محرمات شود پس در آنچه آمل است

حقوق العباد باشد از آن اجتناب باید کرد و حق تعالی کریم است و رسول و پیران عظام شیخ اندانجا امید غفوسه
و حقوق العباد در بخشش نمی آید آیات و احادیث درین باب بسیار اند این رقیبه تحمل آن تواند شد حدیث مسلم
من سلم المسلمون من لسانه و یدیه حدیث آن صحیح للناس من لسانه و یدیه و تکلم بالحق
لنفسك و نیچا کافیت شمس مباحش در پی آزار و هر چه خواهی کن که در شریعت مانع ازین گناهی نیست
یعنی غیر ازین مثل گناهی نیست و بگزار نصلح که برای دین و دنیا مفید است آنست که از اتباع خود وزن
قرزنده نو کرد و غلام و کنیز و رعیت با هر یک چنان معاشرت باید کرد که آنها را ضعیف باشد و دوست دارند و از کثرت
اخلاق و غمخواری و عدم تکلیف مالا یطاق در رعیتها بجان گردیده باشند مگر آنکه بعضی از آنها از حسد یکدیگر گزاف
باشند آن معتبر نیست و تمبو همان خود را از ادب و فرمانبرداری و خدمت گذاری راضی دارند مگر در آنچه صحبت
است که در رسول فرمود صلی الله علیه و آله وسلم الاطاعة للخلق فی مصلحته الخالق و باقران خود
از اقربا و برادران و دوستان و هم صحبتان و همسایگان با خلاص و محبت و غمخواری و تواضع باشند دنیا
جای فتناست برای سعادت دنیوی با هم تقاطع نکنند هیچ خانه بر باد نشده مگر وقتیکه با هم منازعت و
مخاصمت کردند و از کسانیکه اندیشه دشمنی باشد آنها را با حسان و نکوئی شمرند و سرنگون باید کرد بیت
آسایش و گویتی تفسیر این دو حرف است با دوستان مطلق با دشمنان مدارا قال الله تعالی
رَدِّ قَوْمٍ بِأَلْسِنَتِهِمْ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ وَمَا يُلْقُهَا إِلَّا الَّذِينَ
كَفَرُوا وَمَا يُلْقُهَا إِلَّا ذُرِّيٌّ عَظِيمٌ وَإِنَّمَا يَأْتِيَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْوٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ
هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ یعنی رفع بدی کن بختی که نیکوتر است یعنی بدی دشمنان به نیکوئی کردن با آنها از خود
رفع کن پس ناگاه شخصی که در میان تو و او دشمنی است دوست و محبت خواهد شد و نمی کند اینچنین مگر کسانیکه
صبر میکنند و مگر کسانیکه صاحب نصب بزرگ اند و اگر موسسه شیطان ترا درین کار مانع شود عود بخوان پناه
جوی بخند بدرستیکه خدا سمیع و عظیم است این حکم در حق کسی است که با وی برای دنیا دشمنی و ناخوشی باشد
یا کسی که فاضل باشد با وی دشمنی باشد مثل روافض و خوارج و مانند آن از آنها سوا نقت نکند تا که از فتنه
فاسده تویه نکند اگر چه پدیر یا پسر باشد قال الله تعالی يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا صَادِقِينَ وَلَا كُفْرًا
أَقْرَبَ إِلَى قَوْلِ لَنْ نَنْفَعَكُمْ أَرْحَامَكُمْ وَلَا أَوْلَادَكُمْ وَمَعَى الْغَيْبِ يُفْصِلُ بَيْنَكُمْ

در خاندان فقیر همیشه علما شده آمدند که در هر عصر ممتاز بودند از فرزندان فقیر احمد اندر این دولت بهم سائیده بودند و در اثر
 بیامرز دولت کرد و لیل الله و صفوة الله را هر چند خواستم و تحصیل این دولت من ندانم حسرت است و این قدر
 عبارت فتاوی که فحیدند اعتبار ندارد باید که خود هم درین امر اگر توانستد کوشش کنی و فرزندان خود را سعی کنی
 که این دولت لازوال کسب نمایند که هم در دنیا و هم در عقبی شکر برکات است علم عبارت است از دانستن
 حسن و قبح عقاید و اخلاق و احوال و اعمال که علم عقاید و علم اخلاق و علم فقه مشکافی است و این علم
 بدون دریافتن اول از قرآن و حدیث و تفسیر و شرح احادیث و اصول فقه و دریافتن اقوال تابعین بحد
 آنکه از بجهت علم الله و لغت و صرف و نحو صورت نمی بندد و در اکثر فتاوی بعضی روایات بی اصل نوشته اند
 و دریافتن حال صحیح و سقیم مسائل بدون اینهم علوم میشود درین علوم سعی باید کرد و خواندن حکمت فلاسفه
 ماشی محض است کمال و در آن مثل کمال مطربانست و در علم موسیقی که موسیقی هم غنی است از فنون حکمت
 ریاضی مگر منطق که خادم همه علوم است خواندن آن البته مفید است

بیشتر در کتاب
 طالبان سالی در زمان
 قوی و در هر یک از این
 شکل ایشان و بلاد دیگر
 یافته میشود و گوید که
 با آنکه فرزندان خود
 بگردن خود در هر یک از این
 که چنین فرزندان که پسر
 چه جای فرزندان که پسر
 و در دست

فصل چهارم در مکاتیب حضرت مولانا شاه ولی الله محدث دهلوی

بسم الله الرحمن الرحيم

مکتوب اول بنام مبرز صاحب خدای عزوجل آن قلم طریقه احمدیه داعی سنت نبویه
 زاویر گاه داشته مسلمان را تمتع و مستفید گردانان از فقیر ولی الله عفی عنه بعد سلام محبت شام کشود
 ضمیر منبر یاد صحیفه شریفه که شیون بود با نوع الطاف ورود فرمود و فقیر زاویر شفقت سامی به بنیاده
 این فقیر و اولاد او تقریر نمود آنچه شد که اهل دل یاد این در ماندگان میکنند ازین مرقومها مستحکم
 میگردد احسن الله الیکم و ذکر کم الله تعالی فیمن عنده بابت آمدن درانی دنیا بدن او اشارتی رفته بودی و ما
 فقیر تا وقتیکه داعیه الهی برای چیزی دارد نشود حقیقت آن حال نمی شناسد تا حال پیچ داعیه نشده است
 بطن و چنین نتوان گفت قلمی شده بود که بعضی وقائق را بصورت اسوله خواهیم نوشت خاطر شتاق
 آن وقائق است خدا کند که زود آن وعده بنجر گردد و مولوی شاد الله مصابیح و همچنین مستماع نمودند

مستند کتب است بلکه عشره متداوله اند همین توجه بهت سامی توقع است که آئینه ظهور رسد و بعد از آن احرام صحبت شریف
 بنده هر قدر بگذرد وقت شریف گنجایش کند یک دو کلمه صحبت افزای این فقیر شکسته بال میاید بود و السلام
 مکتوب دوم نیز بنام مرزا صاحب - خدای عزوجل آن قیم طریق احمدیه خصوصاً و طریق صوفیه عموماً
 و آن مشغلی با انواع فضائل و فوائد را در نگاه سلامت داشته ابواب برکات بر کافه اتمام مفتوح گرداناد و مکتوب
 گزافی در روز نمود بر صحبت مزاج شریف جمالی بجا آورده شدن بعد که بعد از خری اطلاع بر صحبت مزاج یافته
 باشد که سبب مسرور خواهد بود این مرد میخواهد که پیش از وقت معین مقصد خود حاصل نماید ~~مکتوب~~
 بزم بر هم خورده بود دست بیا آمده آنچه از توبه و تبری از اعوان سوی تقریری نماید خالق خطرات و مالک ناصیه
 مکتوب آن می فرماید فقیر زاده بابا تاس و عادر حق خویش مجری اند - شاه اهل الله صاحب بعافیت انداز سکن
 فقیر پرده کرده میباشد درین مدت چندین مره ملاقات شده و خیر و عافیت همیشه می آید شتاق ملاقات شریف
 اند و السلام - مکتوب سوم نیز بنام صاحب - متع الله المسلمین با فادات قیم طریق احمدیه در وی
 ریاض طریق بیوجاهات انفس الزکیه آیم فقیر ولی الله سلام صحبت مشام میرساند رقیه کریمه در روز و فرمود
 اهد شد علی سلاستکم و عافیتکم از سکارم اخلاق مر سواست که بدعای ظهر انبیا کرم فرمایا باشد آنچه در باب
 فضیلت مآب عبد الغنی خان اشارت رفته بود علی الایس و العین بحال با شرف انوار و ملاکرم ابواب مکاتبات
 مفتوح نیست با هر که ابواب مکاتبات مفتوح است البته مقصود خواهد ماند و السلام و الاکرام فقیر زادگان هر که
 مستدعی و غاست در اوقات اجابت کرم فرمایا باشد - مکتوب چهارم نیز بنام صاحب خدای عزوجل آن
 قیم طریق احمدیه را در نگاه سلامت داشته ابواب فیوض بر بندگان خود مفتوح دارد - از فقیر ولی الله غنی
 بعد سلام واضح باد که مولوی شاد الله یار قیمه کرم رسیدند موجب مسرتا گردید قصد این جانب بسبب جنس
 اسباب که شرح آن بسطی میخواهد اتفاق افتاد توقع آنست که در اوقات مروره و عافی سلامت در آنات ظاهر
 و باطنه و رقی بنده ضعیف و فرزندان و متعلقان بوجود می آمده باشد و السلام - برادر م میان اهل الله شفا
 یافته اند الا غلبی از جراحات باقیمت امید واری آنست که آن نیز بشود از جاسه فقیر که فقیر است برده
 کرده هستند درین سبب نامه علیجده نوشته اند مکتوب پنجم بنام بنیامین در تحقیق بحالی از نسبت آنحضرت
 و تبیین وجود محبوب و بیان تعلیق آنحضرت بنفسی از ناسب فقها و ائمه اربعه برادر محمد امین اگر چه در این

چند سوال کرده بود و جواب آن بین الاممال و التفصیل نوشته شد سوال اول آنکه نسبت تو با نسبت کدام طریق
از طرق مشهوره مشایخ است گفتیم در آنکه اشغال طریقت و صحبت متصل با آنحضرت صلی الله علیه و سلم اتم است
در اتصال من طریق نقشبندی است و در نسبت باطن اقتدای من بطریق جیلانی است زیرا که اصل در طریق نقشبندی
حفظ صورت ذمیه حضرت حق است و در مد که هر آدمی اشارتی با جناب واقع است و آن صورت اجمالیه ذمیه
حضرت حق است و این طائفه از راه واسطه گرفته اند تا بران مواظبت کنند و هر وقت که خواهند از ان اشغال کنند
بحقیقه الحقائق و اصل در طریق جیلانیه تهذیب روح و سرست تا چون مهذب شدند هر وقت که از اعمال کنند
سرفت تجلی اعظم میسر شود و در سجاده و خلافت و بشارت سلطنت بحال خائف اتمی نزدیک من طریق چشتیه است
و اتمی نزدیک من یا اعتبار دلیل کتاب و سنت و شبه با اصول طریق جیلانیه هر دو دریه است اگر چه تقریباً
مناسبت با طرق بسیار است اما این چهار چیز ازین چهار طریق استفاده کرده ام چیزی الله عنا اهلها خیر الجزاء
و فائده دیگر از این جواب میگویم که در بعض اوقات مراقبه حاضر کرده شد پس اجداد مرا تا حضرت عمر رضی الله تعالی عنه
در حسین هر یکی نوری یافتیم که بان نور غالب شده است و ریاست پیدا کرده بر جمعی که دو صد کس باشند یا زیاد
و از استوارت یافتیم با من جد و آن با اصطلاح با نقطه صحبت است اگر چه گاهی با اعتبار دنیا باشد و گاهی با اعتبار
و یانت و علم و دیدیم که آن نور بطریق وراثت نسبت بمن انتقال کرده است و الله اعلم سوال دوم آنکه صوفیه
فرموده اند که بعد قای بشریت وجود موهوب میدهند سه سوسی اندر درخت آتش دیده سیزتری شد آن درخت
از نار و شوت و حرص مرد و صاعبدل و همچنین دان و همچنین انکاره یعنی قای بشریت و وجود موهوب
چست گفتیم اتفاق حکما و صوفیه واقع شده است که نبی آدم بر سه طبقه مخلوق شده اند آنکه نفس سهیل و
غالب ترست و آنکه نفس سبعیه از در آفریده است و آنکه نفس لطیفه او قوی ترست پس آدمی در ابتدای حالی
مغلوب یکی ازین نفسها خواهد بود یا مغلوب و نفس بهر یکی که آن غالب میگردد و چون توبه کرد و معتقد است
شرع را در عقل خود جاد او احکام شرع را در جمیع احوال خود پیش گرفت و او را باستی نماید الا بعد اجازت شرع
چه در باب سبعیه چه در باب شمولیه بشریت او فانی شد در شرع و نفس او بشرع باقی ماند و حدیث لایق من
احد کوحقی بکون هواه تبعاً لما یحسب به اشارت بهمین مقام است چون ازین مقام مرتقی
واقع شود و محبت حضرت حق و دوام توجه با او لازم گرفته و مغلوب آن شد و او را باستی نماید الا اتصال بی

و قبله نماید توجه و انجذاب خاطر او را الایمن یعنی قانی شد و عرض و باقی گشت بجهت و اینچاه و بر راه پیش می آید یکی بر راه نورالقدس و حجر بیت و آن شاهزادی است بذات سجت و دو راه توحید افعال و صفات و انجذاب اشیا و حقیقت واحد و طلوع آن از کوه امان خود و نام هر موجودی بعد از آن استقلال آن حقیقت واحد و بنیال خود بعد از تمام هر موجودی یکی می آید اگر با تندرستی با تکیه بر لطیفه حکمی در دو حکم یکی حکم دیگری را بر امت میگذرد و متعاقب آن تفرقه می اندازند در میان ظاهر و باطن این شخص دست در کار و دل با یار بجوای و نفوس شکر کار با یی مناسب آن میکند و بر سر کیفیت اتصال مشرف می شود و با بلطیفه فقیه معرفت حقیقت واحد مشرف میگردد و این را وجود و محبوب گویند و این در بیت اشاره بآنست سوال سوم آنکه عمل تو در مسائل فقیه بر کدام مذهب است - گفته بقدر امکان جمع میکنم در مذاهب مشهوره مثلاً صوم و صلوة و حضور و غسل و حج بوضعی واقع میشود که همه این مذاهب صحیح دانند و عند تعذر الجمع باقوی مذاهب از روی دلیل و موافقت صریح حدیث عمل می نمایم و خدای تعالی اینقدر علم داده است که فرق در میان ضعیف و قوی کرده شود و در قوی بحال مستقی کار میکنم مقلد هر مذاهبی که باشد و اول از همان مذاهب جواب میگویم خدای تعالی بفرموده ازین مذاهب مشهوره معرفتی داده است الحمد للہ تعالی مکتوب ششم نیز بخواجه محمد امین در جواب بعضی مسائل - بسم اللہ الرحمن الرحیم - محب عزیز القدر خواجہ محمد امین سلم اللہ تعالی - سوال کرده بودند که لطیفه غالبه من بین لطائف من کدام لطیفه است پس لازم است که آنچه در اول ازین باب القا شود ذکر کرده آید - باید دانست که لطیفه قلب هر چند یکا لطیفه است اما وجوه و طبقات شتی دارد و جمعی دارد متصل بجوای و جمعی دارد و مائل بنفس شهویہ و جمعی دارد و مائل بنفس سببیکه منج از آن نزول صنوبریست و طبقه ایست از طبقات دل و جمعی دارد پیوسته بروح و همچنین روح نیز وجوه طبقات شتی دارد و جمعی دارد متصل بقلب و جمعی دارد متصل بنورالقدس و جمعی دارد و ملحق بجنی و آنچه از میان لطائف عزیز شمار الیه بقوت و استقلال با تیار دارد و جمعی است از وجوه که بروح نزدیک است و جمعی از وجوه روح که بقلب مائل است پس غالب آنست و اللہ اعلم که ظهور شمره طهارت و عبادت و نسبت او سیست یا دشتی که غالب بر انس باشد و محبت اهل اللہ بوجه انس و الفت بیشتر بود و فتح کار ازین عزیز ازین چیز با باشد و استقامت در زمین موطن - مکتوب هفتم نیز بخواجه محمد امین - در دفع شبهات مکتوب حضرت مجدد قدس سره که در باب خلعت و حصول این مرتبه عظمی با حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بواسطت بعضی افراد امت نوشته اند

ع
 محبت سقا بستان
 نقایات سلوک باسلام
 شاه ولی الله قدس سره

ما اینا سبب این چیز با باشد نشا و نشانی و اگر تمام سطر لطائف مقدر است آخر کار در حق سبحان و تعالی

و از آن فرمودند نفس خود داشته اند - برادر عزیز القدر خواجه محمد امین اگر چه الله تعالی بشموده - سوال کرده بودند
 که حضرت شیخ مجدد قدس الله تعالی سره العزیز در مکتوب نو و چهارم از جلد ثالث و غیر آن تیر تصریح کرده اند
 بآنکه آنحضرت را صلی الله علیه و سلم بعد از سال بواسطه بعضی افراد است مقام خلعت حاصل شد و دعا
 اللهم صل علی محمد و آل محمد و یا اشاره مفهوم میگردد که مراد از آن فرود
 ذات حضرت مجدد است و این مقدمه بظاهر مورد اشکالات کثیره است از آن جمله آنکه توسط فرودی از افراد
 است در حصول مقام خلعت که از اعلی مقامات است مسلم فضل او بر ذات حضرت خاتم الانبیاست علیه
 الصلوات و التسلیمات و حضرت مجدد تصدی جواب این اشکال خود شده اند که خدام و علمای اگر برای
 مولی و مخدوم لباسی فاخر طیار کنند هیچ مرتبی ایشانرا لازم نمی آید و قیامیه در آن جمله آنکه در حدیث صحیح
 وارد شده است الا ان الله اتخذ فی خلیلکما اتخذ ابراهیم خلیلک و این حدیث نص صریح
 و اثبات خلعت مر آنحضرت را پس قول بعدم حصول آن مرتبه الا بعد هزار سال مخالف حدیث صحیح
 باشد - گفته نشود که مراد از این خلعت که درین حدیث وارد شده مطلق محبوبیت است نه خلعت مصطلحه
 فلما اشکال زیر که تشبیه خلعت ابراهیم ازین تاویل آید میکنند پس درین مسأله آنچه نزد تو تحقق شده باشد
 بنویس باین سبب بخاطر رسید که هر چه در حالت رابطه توفیق تحریر آن باید بنویسد - باید دانست که کشف این
 راست و درست ولیکن در بعضی اوقات حقیقه الامر را بطریق اجمال درمی یابند و در بعضی اوقات تفصیل
 و در بعضی اوقات شیخ شیخی و در بعضی اوقات بغیر حجاب و مستبعان کلام صوفیه لاچارند از دانستن اجمال
 و تفصیل و اغراض نظر از محالفتی که قائل را در میان کلام مجمل و کلام مفصل میباشند پس ما شک نداریم
 که در هر طایفه از زمان فیضی دیگر فتح میکنند و درین زمان فیضی دیگر در میان مردمان مفتوح شد و چون
 روح حضرت خاتم النبیین علیه الصلوات و التسلیمات بسبب علوم مبدا تعیین ایشان و عموم فیضی که بر
 ایشان بر مردمان انقاشه است و بسبب ظهور مقام دوره نبوی که از جهت حضرت ایشان سر بر کرده و لایسب اثری را نطق
 ان نخصیها ساعده انده عنوان خیرة القدس و شیخ ان در پوش آن منطنه آن و مثل و صورت و هر چه ازین قبیل
 میتوان گفت شده است هر فیضی جدید که در عالم پیدای شود و بیانگی بر روی کار می آید خیمه خیرة القدس میشود بسبب
 بسته نفوس نبی آدم که طبقه بعد طبقه پیدای شوند از آن لایسب است که این امر را اجالا ادراک کنند و باین لفظ تعبیر

ثابت که این کلمات اسمی است و تفصیل این کلام و ایقاعی حق آن است که گفته شود که مصلحت کلمه الیه تقاضا کرده است که بعضی شروح و تفاسیل و عکوس بجای اعظم در هر عصر پیدا شود و در انتشار آن حجر بهیبت شخصی باشد از کمال و آن حجر بهیبت با آن نور مجید و بمنزله شعاع تجلی اعظم و پادشاه اعراض آن جوهر فخرم کرده و آن ظهور خود است بسبب طوار و لو دار و نظور خود است بحسب اشخاص و از آن و این فقیر اشارتی کرده باین قسم ظهور و باین قسم استکمال و درین بیت باجمال و انبیا حسن و گزور کار شده و چشم او را سر همه ام یازد و او را شانه ام و چون این مقدمه نموده و دیگر تیر باید دانست که حقایق اجمالی که بر اهل الفکر ظاهر میشود و چون لغت در عرف از تعبیر آن کوتاه است این طالع نقی از کتاب و سنت که بحسب همین اشاره و اعتبار بر آن حمل توان کرد میگیرند و از عنوان آن حقایق اجمالی فاضله بر قلب ایشان میگذرد و سخن را باین مربوط میسازند و آن معارف فاضله را در پرده آن لفظ ادا می فرمایند متفکران از مطالعه کنندگان را لازم است که از خصوصیت این لفظ اغراض نظر کنند و طرح نظر خود همان حقیقت اجمالی و محقق فاضله سازند پس فیما نحن فیه اقامت لفظ خلقت و استجاب و دعای الله و صل علی محمد و آله و سلم علی ابراهیم و تصویر و اثره که مرکز صرف ذات است و محیط آن کلمات ذات و باز صیرورت آن مرکز در آن نامه که مرکز آن محبوسیت است و محیط آن امتزاج محبت همه نیرنگان من اشاره و اعتبار است اعتراض بشکل این مقدمات دارد همیشه و چنانکه در صورت رأیت اسدای بر می اعتراض بقدرت یاب و اظهار اسد و یاد بر وزن عجمی ندارد و همچنین است سخن در حقیقت قرآن و حقیقت کعبه و حقیقت محمد و بیان و سایر واقعات پس خلاصه کلام آنست که بعد از الفتح و دوره دیگر شده است که بعضی اعتبارات اجمالی فیوض مقدمه است مثلاً احوال قلب و روح و سر و غیر آن همه تجلی شده بحسب جهت پیدا کرده و بعضی اعتبارات تفصیل فیوض مقدمه است مثلاً مسائل حجر بهیبت و انانیت کبری درین دوره مفصل ترست از ادوار سابقه و تفصیل حقایق این دوره شرحی میطلب که این ورق گنجایش آن ندارد و با بجز شیخ مجدد در این دوره اند و بسا معارف مخصوص این دوره که از زبان شیخ بطریق رمز و ایما سرزده و شیخ قطب ارشاد این دوره است و بدست وی بسیاری از گزبانان بادی طبیعت و بدعت خلاص شده اند تعظیم شیخ تعظیم حضرت مدو را در او مکون کائنات است و شکر نعمت شیخ شکر نعمت مفیض اوست مثل اشاره بوحید شهودی اگر چه شیخ از حضرت

ایمان تجاوز کرده و سخن بی پرده او انفرموده و مثل قول بختانیت علماء اهل سنت و معارف اجمالیه که بتقلید
 انبیا علیهم السلام اتخاذ کرده اند و مخالف نبودن آنها با تحقیقات صوفیه زیرا که معارف علماء متکسرست بر بیان نظریه
 القدس و کمالی اعظم و آن متعین است از نفس کلید بیان صورت زای که در مراتب تعین شود و ازین تعین بساطت
 اولی چند مرتبه برترست و ایشان هر چه ازین مرتبه خبر میدهند همه راست و درست است و در این صورت واجبست
 قول بحدوث ماسوی الله و قول بار او که تعلقات تجزیه داشته باشد اینست آنچه ترویج فقیر در شرح معارف
 شیخ مجدد تعین شده و اگر تحقیق داشته اند در حل این اشکال سر و سریم میتوانیم گفت که غرض شیخ اثبات اصل
 خلقت است آنحضرت را صلی الله علیه و سلم در اول امر بغیر توسط و اثبات توسط خود در فیضان خدمت بر نبی آدم بان
 معنی که توسط او بعد از سال هردمان حضرت از آن خلقت یافتند و در اینجا هیچ خدشه نمی آید زیرا که تفصیل اضافیه
 مثل مقدار متبوع عجم شدن توسط خلفا منقطع شده است و همچنین هر عالمی که بسبب جمعی استدی شوند و اتباع
 حضرت فاتح الانبیا صلی الله علیه و سلم درست کنند آن عالم واسطه عدم دعوت و مقصد بودن آنحضرت مرآت قول
 را نخواهد بود و انکار آن سکاره است و الحمد لله تعالی اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً و صلی الله علیه و سلم خیر خلقه محمد و آل و صحبه و سلم
 تسلیمات کثیره - مکتوب هشتم تیر نجواجه محمد امین در کشف اسرار تفضیل نبوت بروایت - برادر محمد خواجه محمد امین
 اگر سر الله بشود از سر تفضیل انبیا علیهم السلام بر اولیا رضوان الله علیهم سوال کرده بودند بدانند که تفضیل
 در حقایق انواع بغیر ملاحظه آثار و بغیر تصور موطنی که قبول آثار آنها کند معقول نیست مثلاً سیاه را بر سفید تفضیل
 نمادند یا علور را بر حاضی راجح دانستن بغیر آنکه نسبت این مریض یا به نسبت این حال قیاس کنند معقول
 نیست هر حقیقت در حد ذات خویش فواره ایست از دریای وجود و پوشیده نمی توان گفت که یکی از دیگری یا اعتبار
 وجود بهترست و نمیتوان گفت که این تعین که وجود خاص شده است از آن تعین دیگر باعتبار عرض و ضمن خصوصیت
 بهترست و نمیتوان گفت که لوازم آثار هر حقیقتی اعتبار اشتباه و اقتران بان حقیقت بهترست که طبع
 سلیم از تجویز این اطلاعات تخاصی میکند پس معنی تفضیل بغیر تصور موطنی که قبول آثار هر حقیقتی کند و آثار
 حقیقت در اینجا نفع و مایه تر باشد از آثار حقیقت دیگر معقول نیست هر چند در محاورات تعریف آن موطن میکنند
 از قرآن دانسته می شود که ملاحظه که ام موطن کرده اند مثلاً اسپ را بر گاو تفضیل می دهند ملاحظه نظر آنست که
 گاو و اسپ هر دو با آدمی طابست و ازند و آدمی را متمتع از هر یک میکند پس باعتبار ملائمت بودن با آدمی

اشکال بجهت تعین

ملاست دارند و کفایت حاجات او تامل کردیم فرسوس را دیدیم که در کارزار و گیر و دار کار با دشمنان
و محبایان است نفع میدهد و گاد را دیدیم که در حسل انقال و حسرت خوب که کار بهائین
و تحساست سو و میرساند و فرقه اولی اعظم و اسم انداز فرقه ثانیه پس اسپ را برگزیدیم و در حج و اوجیم و اگر
در بعضی مقالات این مقدمات را مطلق گذارند عقل سلیم آنرا ابطال نمیکند و تمیل که بعضی انهام ضعیف هستند
عامة طیبانی پیدا کنند و در طلب ملائمتی و منافرتی که سبب شهرت آنها شده است نمانند و للناس فیما
یحبون هذا مطلب و لیکن بحث ما در فرقه است که از ناخایق الاشیاء عکاسی و عار حال ایشان است
و همچنین تریاک را بر زهر حجام نهادن نه باعتبار حقیقت آنهاست و نه باعتبار آثار آنها زیرا که زهر نباتی باشد
یا حیوانی کمال صورت اوست چنانکه تریاک کمال صورت نوع خود است هر یکی جمالی را از وجه جمال حقیقه
مطلق شرح کرده است لیکن چون هر دو وارد شدند بر انسان و حیواناتی که با انسان ملاست دارند و آن یک
سافر بود یا این اجسام و آن دیگر ملایم استخوان یکی و استقبال دیگری مسلم الکل گشت و هیچ آدمی را در ترجیح
یکی بر دیگری سخن نماند با تریاک اشیا مفضول و بعضی احیاناً نسبت بعضی اشخاص نفع میباشد از اشیا فی
مانند گاو چون محتاج سنی ارض و آنگاه آن شویم ملایم تر میشود و از اسپ و چون بقبل شخصی مودعی محتاج شویم
زهر ملائمت میباشد از تریاک و چون با سنی محتاج شویم سنگ ملائمت است از زهر اسپ فضا پس ملاست و اگر در حال
و شرف احوال و اگر افراد ملاست و اقل احوال و اخص احوال اوضاع افراد و نظری آدمی فرقی پیدا کرد پس مفسر
شده اند با ثبات نوع از فصل فصل کلی و فصل جزئی چون این مقدمه روشن گشت باید دانست که تفضیل با تریاک بود یا
نه از جهت حقیقت نبوت و ولایت است و نه باعتبار اقران آثار هر حقیقتی باصل خودش بلکه باعتبار موطی است
که اثر پذیر از آثار هر دو حقیقت میشود آثار یکی ملائمت است و از آنجا با اعتبار شرف اوضاع و اکرام احوال از آثار آن
دیگر همین است معنی فصل کلی و آن موطن جمهور فرادنی آدم است و آن آثار تهذیب نفوس است معلوم
مانند از ایشان و در وجه انقیاد ایشان بر اوسوخ علوم ایشان باعتبار ترجحانیت لسان قدم و ضرب تشکر
بر ایشان و مانند چاره بودن در اصطلاح حقیقت مطلق ایشان را بحق خود ایشان را آتش کردن و در وجه مفا
و نیوی و اخروی از میان ایشان بر انداختن و آنچه بان ماند و در اینجا هیچ شبه نیست که انبیا افضل اند از اولیا
یعنی که ولایت را بر نبوت فصل نهاده اند اجمال اعتبار این موطن نموده اند و حقیقت کار را شناخته اند

شهرت و شهرت
جاری
صفت و غیره

تفسیر این سخن حضرت
در فضیلت حق تعالی

ویرمین بحث قیاس باید کرد تفضیل سخن بر حضرت تفضی رضوان الله علیه که با اعتبار توحیح شریع و اقامت
 حقوق خلایق و کثرت فتوح اسلام و جمع کلمه نبی اوم و طاعت شریع و اطفاى نار نه انسانی ایشان در
 مخالفت شریع و مانند آن پس یکدیگر در نیاتشیک کرده است بلاخط قوت قرابت باشد شجاعت و مانند
 آن بجز سخن بی نبوده است والسلام مکتوب انهم نیز بخواجه محمد امین در سر قدیم بدون قرآن مجید
 و نزول وحی بواسطه ملائکه و بیان حقیقت قرآن و استفاضه حضرت ایشان از آن حقیقت بغیر وساطت
 بر اوم محمد امین اگر خدا تعالی بشود سوال کردند که سر قدیم بدون قرآن چیست و فرود آمدن وحی از
 کجاست و حقیقت قرآن چه معنی دارد بداند که چون در اول پیش از زمان تجلی اعظم در سطح حقیقه سطره است
 شد کمالی از کمالات تجلی اعظم بوی قائم شد مانند قیام صور جسم آفتاب و آن کمال تدبیر نفوس است
 بعلم مشرفه از راه نفوس کماله از میان نفوس نبی آدم بر قانون علوی که صورت انسان از تقاضای زمین
 در افرا خود با مقتضای اولی بدون شرط اشتغال با سبب کشف یا مقدمات اوله عقیده و مانند آن در کمال
 یک تعینی و امتیازی پیدا کرده است و یک عددی جامع و مانع بهم رسانیده بعد از آن در عکس تجلی اعظم که در
 اجزای رسته ملار اعلی متعین شده است صورتی دیگر گرفت و بیخ علم انجا نهد شد نه تدبیر بالار الله و با آیات
 و مجازات المعاد و فحاشه کفار و تعین احکام و عبادات و تالیف شریعی و تالیف مدنی و دایره کشاده تر شد
 بعد از آن چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم مبعوث شدند آن علوم بعد غیبی که از صلب خیره الهی
 بر خاسته است و هم ملار اعلی هم آنرا تعین نموده و تجریدگی مقدم ایشانست درین تعین و در لطیفه عقیده حضرت
 صلی الله علیه و سلم لباس لغت عربیت و اسلوب بدیع سوره آیات پوشید و آنحضرت صلی الله علیه و سلم آنرا
 به زبان رسانیدند در تبلیغ آن جلدی شد تا زجوارح الهی و بقوه غیبی آن کار را سر انجام دادند پس هزاران
 هزار انواع ملائکه هم شدند بحسب آن در حفظ الفاظ آن و نبی آدم قرن بعد قرن آنرا تلاوت کردند و بان تقریب
 نمودند بجای عز اسمه و در حقیقت اعمال ایشان مکتوب شد پس در موفقی از عالم مثال که متوسط است در عالم
 علوی و سفلی و برکات ارض هر دو در انجا جمع میشود صورت گرفت و طرفه وسعتی پیدا کرد پس قرآن قدیم است
 باصل خود و محدث است با اعتبار نزول و عملی است و کلام حضرت حق است و منزلت بواسطه ملائکه کریم و متلو
 بر السنه عباد و مکتوب در مصاحف و تخیم ایشان در ملائکه مستغان و واجب تعظیم و کثیر البرکات و تلاوت آن

در بیان فضیلت قرآن

موشر و رحایات نبی آدم که القدران لما قرئ له و شعیب در ملا را اعلی و عالم مثال و من بعد الله تعالی مستقیم
ازین حقیقت متعین در عالم مثال بی و واسطه و لوان بی فی کل بنت شجرة و لسانا استوفیت واجب حره
و السلام مکتوب در حکم در تحقیق سخن بعضی ابیات - شنوی مولوی روم قدس سره - ابیات اینست
این بخوان استیاس الرسل ای عمود تا بیثوا انهم قد کذبوا به این قرأت خوان که تخفیف کذب این بود که حشر
بیند محسب و در گمان افتاد جان انبیاء را اتفاق منکر می اشقیاء به جواب الحمد لله صحابہ در آیه - حتی اذا
استیاس الرسل و ظنوا انهم قد کذبوا بخلاف اند حضرت عائشه رضی الله تعالی عنہا که بگویند که الی من یخون و کذبوا
بتخفیف بخوانند و تخفیف را مفید معنی می انگاشت زیرا که در صورت تشدید معنی آنست تا و قیقا تا امید شدند
پیغامبران و گمان کردند پیغامبران که بروع نسبت کرده شد ایشان را یعنی جمعی که ایمان آورده بودند و خطره از تعداد
بخطرات ایشان گذشت و نسبت بروع نسبت انبیاء مخطور ایشان شد و اگر کذبوا بتخفیف خوانده شود معنی چنان
باشد که گمان کردند پیغامبران که بروع گفته شد با ایشان یعنی خدای تعالی وحی و روع فرستاد با ایشان و این
گمان مخالف عصمت انبیاست اخرج البخاری عن عمر و عائشة قالت له وهو یسألها عن
قول الله عز وجل حتی اذا استیاس الرسل قال قلت الذی یوأم کذبوا قالت عائشة
کذبوا قلت فقد استیقنوا ان قومهم کذبوهم فما هو بالظن قالت اجل نعم لقد استیقنوا
بذلك فقلت لها و ظنوا انهم قد کذبوا قالت معاذ الله لم تکن الرسل قطن ذلك برجا
قلت فما بال هذه الایة قالت هم اتباع الرسل الذین اموأ بهم و صدق قومهم و طال
علیهم البلاد و استأخ عنهم النصر حتی اذا استیاس الرسل فمن کذبهم من قومهم و ظنت
الرسول ان اتباعهم قد کذبوهم جاءهم نصر الله عند ذلك و عبد الله بن عباس کذبوا بتخفیف
یخون و یسکت خدای تعالی جای دیگر می باید و زلزل لواحجه یقول الرسول و الذین اموأ معاه
حتى نصر الله و جای دیگر می فرماید و کفر تو من قال بل و لکن لیطین قلبی و آنحضرت صلی الله
علیه و سلم فرمودند نحن احق بالمشک من ابراهیم و خطبه گفت تا فحق خطبه پس شک و ظن اینجا مجاز است
یعنی آنکه خاطر ایشان بحسب جبلت بشریت مضطرب شد مانند اضطراب شک کننده در حقیقت وحی یا یا
اضطراب ظن کننده کذب وحی و این مشابهه سایر تشابهات قرآن است مثل یل یله و یسعی حکمان

که بجهت جو او آمده است فی الکشاف عن ابن عباس وقلنا حین ضعفه وطلبوا انهم قد اختلفوا
ما وعدهم الله من النصر وقال كانوا بشرًا وتلا قوله وذلزلوا حتی یقول الرسول واذن ان
اصوا معه منی نصر الله فان صحه عن ابن عباس فقد اراد بالظن ما یخطر بالبال
و یهجن فی القلب من شبه الوسوسة وحدث النفس علی ما علیه البشریة واما الفطن
الذی هو ترجیح احد الجانین علی الآخر فغیر جائز علی رجل من المسلمین فما بال رسول الله
الذین هم اعرف الناس بربههم وانه متعال عن الخلف فی المیواد منزه عن کل قبیح
مولوی قرات ابن عباس اختیار میکنند و توجیه می فرمایند که احوال انبیا مختلف است در بعض اوقات رفع حجاب
میشود و احوال بنده رای العین می بیند و در بعض اوقات حجاب بشریت مانع میگردد و از حالت رای العین
فرد می آیند و ضیق خاطر و اضطراب بشریت رو می دهد همین حالت احتجاب را بطریق مجاز بظن تعبیر واقع شد
مکتوب بسیار در دهکم در ذکر شمه از مناقب ابو عبد الله محمد بن اسمعیل البخاری رحمه الله تعالی رحمت واسعه و بسیار
اشتمال کتاب مجسم او بر اسباب مطالب اکثر علوم دینیة و الهیة و الصلوة علی سیدنا محمد صلی الله تعالی علیه و علی
آله و سلم اما بعد روزی در حدیث لو کان الایمان عند الثری بالناله رجال اورجل من هو لاء
یعنی اهل فارس و فی روایت لنا رجال من هو لاء بلا مثک تراکه میگردیم فقیر گفت امام ابو حنیفه
درین حکم داخل است که خدای تعالی علم فقیر را بر دست وی شایع ساخت و جمعی از اهل اسلام را بان فقه
مذهب گردانید خصوصاً در عصر متاخر که دولت عین مذهب است و پس در جمیع بلدان و جمیع اقالمیم پادشاهان
حنفی اند و قضاة و اکثر مدرسان و اکثر عوام حنفی و امام ابو عبد الله بخاری تیر داخل است که خدای تعالی علم حدیث
را بر دست وی مشهور گردانید و تا زمان ما حدیث انحضرت صلی الله علیه و سلم بواسطه این سر و قلم نه با سادگی تحصیل
باقی مانده شخصی از اهل عصر که با اهل حدیث نقای داشت مانند حال اکثر متفقین عصر ما در اہم الله تعالی طریق الصلوة
این سخن اخیر را نپندید و گفت بخاری حفظ حدیث داشت نه علم و وی رحمه الله قوی بود در حفظ حدیث و
ضعیف بود در فقه و فهم معانی از مخاطب آن عزیز روی باز کشیدم که قائده نداشت و متوجه بیاران خود شدم
و گفتم که شیخ ابن حجر در تقریب میگوید محمد بن اسمعیل ابو عبد الله امام الدنیا فی فقه الحدیث
و این سخن نزدیک کسی که تیغ فن حدیث کرده باشد بدیهی قابل تشکیک نیست بسدازان چیزی از تحقیقات

علیه که نشان آن بخاری بوده است و شامل نوای آن غیر بخاری کسی دیگر نبوی بیان کرده و در آن باب خداست
 هر چه خواست بر زبان جاری ساخت خواهی چه بدین گفته اند که کوشید بغایت مقید است اما حافظه با
 گنجایش حفظ آن ندارد و گرانکه حاصل آن با اختصار و ایجاز بقلم مضبوط گردد و موافق استعدا را ایشان است
 از این باب بقلم مضبوط کرده شد و الله الموفق و المعین باید دانست که علم حدیث تا صد سال از هجرت
 بدون نشد از سینه بسینه منتقل میشد بعد از صد سال بدون شدن گرفت و صد سال دیگر پایه پایه مستحکم
 میشد و تعالیف مرتب میشدند بخاری بعد دو صد سال حاصل بود حدیث شد و مرتب عالم درین فن گذشت
 پس اول چیزیکه پیش از همه بخاری از اسرار انجام او تیز است و را علی اقسام حدیث از غیر آن بعد از آن محدثین
 بر تلویق آمدند و افضل المقدم تفصیل این کتاب که بعد از این احوال پیش چون اسحاق نظر کردن دیدند که
 بعضی احوال است مستفیض اند که از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم کس از اصحاب آنرا روایت کرده است
 و از هر صحابی طریقی شتر برنده است و در روزی متراشد و این مرتبه اعلی مرتبه حدیث است مطلقا بعد
 از آن حدیث مشهور که از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم یک صحابی یا دو صحابی روایت کرده باز ازین
 غیره و طبقه کتابت بعد از این یا کتابت تابعین طرق متعدد پیدا شد مانند حدیث انما الاعمال بالنیة که در کتاب صحیح آنرا
 غیر حضرت عمر رضی الله عنه روایت است و غیره نقل از حضرت عمر روایت کرده است و غیره حدیث ابن عباس از علقمه
 روایت کرده است و غیره بنی سعید از محمد بن ابراهیم روایت کرده و یحیی بن سعید از طبقه خارج تابعین است
 از وی چهار حالت را تعدد یا شخصی روایت کرده اند بعد از آن هر یکی که بدرجه شهرت از طبقه اولی پیش از زبان
 آمد وین زبیده و آن هر چند قسم میباشد زیرا که یا نیست که طرق متعدد وارد تا مخرج خود که صحابی یا تابعی یا
 از کتاب تابعین باشد یا تبار و آنچه طرق متعدد وارد که یکی گواه دیگر تواند بود و هر یکی متماسک بود حدیث
 حسن است و آنچه تعدد طرق ندارد همین یک طریقی وارد و پس خراب مطلق است از سن اگر بعضی
 طرق از وجه ثقات متصل بقره و شذوذ باشد و روایت از علماء عصر و فین بعدالت و ضبط باشد مخصوص
 میشود با هم صحیح و آنچه مرسل ثقات در روایت اهل علم غیر تابعین بعد ضبط باشد لیکن طرق متعدد متماسک
 وارد که یکی شاید دیگر تواند بود **مطلق حسن** تعبیر کرده میشود نیست اصطلاح تریندی و وی اول کسی است
 که اسم حسن را منسوب ساخت و آنچه مشهور باشد لیکن بهم طریق از وی بعد صحت زبیده تیره حسن داخل است

و قلیل ما بویس بخاری کتاب خود را برای صحیح مجرد مخصوص گردانید بعضی از آن مستفیض و بعضی مشهور و بعضی صحیح
 مقبول و درین خصلت اول کسیکه قدم اسخ زده است بخاری است و اگر بخاری را بنویسند از غیر صحیح از غیر صحیح
 و دیگر نیاشد صدق حدیث لئلا رجال از حلال در دست بودی زیرا که ایمان نه همین نقد است و بس تفسیر سیر
 و سایر فتون حدیث موقوف علیه ایمان است لامحالہ فکیف که این خصلت بخاریست در خصال دیگر بعد از این
 باید دانست که بخاری بعد از این ظاهر شده و قبل از وی علماء از فتون چند از علوم دینی تصانیف ساخته بودند
 و سفیان ثوری در نقد تصنیف کرده بود و ابن جریر در تفسیر و ابو عبید و غریب قرآن و محمد بن اسحاق و موسی بن
 عقبه در سیر و عبد اللہ بن مبارک در زهد و مواعظ و کسائی در بدایا الخلق و فخص ابن ابی عمیر و غیره و در
 احوال صحابه و تابعین و جمعی دیگر رسائل داشتند و در او اب و طب و شمائل و اصول حدیث و اصول فقہ و در
 مقدمین مثل جمیع بخاری اتمه علوم مدونه را تا مل فرمود و جزئیات و کلیات را استقا و نمود پس قدری از علوم
 که با جاودیش صحیح که بر شرط بخاری است بطریق صراحت یا دلالت یافت و کتاب خود آورد تا به دست مسلمانان و اہمات
 این علوم جمعی قاطع بوده باشد که در آن تشکیک را مدخل نبود و عقل و دلالت میکند بطریق بدایت یا قیاس کسی جزئیات
 و کلیات علمی را نداند استقا و او و تمیز آنچه از احادیث صحیح ثابت شده از غیر آن میسر نشد چنانکه اگر کسی گوید که
 فلالی قواعد طبیعہ را که در قانون مذکور است استقا و نموده است و آنچه با اول صحیح ثابت شده از غیر آن استا و نموده است
 بطریق بدایت دانسته شود لامحالہ که جزئیات و کلیات قانون را مستصر ساخته است و بمیزانی که خدا تعالی بر او نازل
 هر یکی را سنجیده است و همچنین اگر کسی گوید که فلالی دیوان ابو طیب را استقا و نموده است بالبدایت دانسته شود که
 عروض و عربیت و طریق انشاء شعر نیک و زبیده و اول مسائل آنها امتحان نموده و آنچه بکتاب الشریا حدیث
 صحیح بطریق صراحت یا دلالت ثابت شده از غیر آن جدا ساخته و کفی بزرگ نصیحت و فقہا و اگر انصاف را کار فرمایم
 بچکس را از علمای متقدمین نمی یابیم که در جمیع این فتون تکلم کرده باشد کلام ایشان مقتصر بر یک فن است
 یا دو فن غالباً بچکس را از متقدمین نمی یابیم که در استدلال یا اشارات حدیث برین علوم بیشتر از بخاری
 سخن گفته باشد و نیز انصاف را اگر کار فرمایم دانسته شود که اہمات این علوم را از احادیث صحیح بر آوردن استقا و
 نمودن کاری عظیم است در شریعت و محتاج سرعت انتقال نوہن و حفظ طرق حدیث و استحضار آن علوم
 تا آنکہ امام احمد با آنہم بخوبی آشناست کلامی که حاصل او آنست که با از استقا و سے فن که سیر و تفسیر و غیره

عاجزیم زیرا که اکثر آن مرسل و ضعیف بنظر می آید باز زیاد کرده است بخاری در هر یک از این فنون فوائد جلیله از
 موقوف صحابه و تابعین و اخبار او در تراجم باب سترگر دانیده است و طریق استخار احوال و در مسائل متعلقه آن تعلیم
 کرده است و طرق استدلال با شریعت مخصوص خود اختراع نموده است آری در استدلال بخاری چند نوع است که تحقیق
 آنها از قبول نمیکنند مانند استدلال بهر کی از دو تحمل نقد برای مسلم و لانا من فیما یعشقونی مذاهب و سبک نیست
 از علما که محل اعتراض در بعضی مواضع شده باشد و نیز در عقد تراجم سو ترتیب و تقریر او در میان می آید و سببش
 آنست که پیش از وی فن ترویج چندان مهند شده بود اهل علم را سطح نظر مطالب علمیه میباشد تراجم و ترتیب است
 شیشه صاف از نباشد گویا سوال درو باشد و زرد در آشام را با این تکلفا چه کار - مکتوب و واز و بهم در بیان
 و سلی و واضح برای فرقه ناجیه بجهت شد و السلام علی افضل انبیاء انما بعدد روی عزیز می فاضلی ذکر کرد که بندوی خوشتر
 اسلام یافت و در پی تعلیم شریع اسلام افتاد و در شوالا شخصی از شیعه با او برخورد و گفت اسلام طرق متعدد دارد و صاحب
 ترین طریقیما طریقه شیعه امامیه است که مدار ایشان اتباع اهل بیت است و اهل البیت ادوی بی احسبه
 زینهار تراستحسان نواصب مگر اه نسا زنده بیاتان شریع اسلام بر طور امامیه ترا تعلیم تا یم بعد از آن با این عزیز
 فاضل ملاقات کرد و آن مقوله تقریر نمود این عزیز گفت امامیه بدترین فرق اسلام است زینهار این مگر این ترا
 گم و نسا زنده بیاتان زبیب امام ابوحنیفه ترا تعلیم کنم آن جدید الاسلام در اشکال در ماندند آنست که کدام را اختیار کن تا چند
 در تنازع بود هر یکی بجانب خود میکشید از این عزیز فاضل گفت در مسجد جامع برو و بر ملا وقتیکه اوف ناس مخج شو
 تقریر فرمیدین پیش ایشان بکن بدین که کدام یک را ترجیح میدهند و کدام یک از آنها عقیده خود در میان ایشان خاص
 و هر سان ستاپس سواد اعظم را کج شوبان تدمیر آن شخص از اشکال بر آمد و منی پاکیزه گشت و مقارن این حکایت
 خواجم محمد امین را سوالی بنماظر رسید که وجه ترجیحی که این فاضل بران اعتماد نمود امری خطایی بلکه شعری سنت اعتماد
 قابل نیست زیرا که در بلاد ایران اگر این تنازع واقع میشد اوف ناس جانب امامیه را ترجیح میدادند و بسا بدعات شامه
 که عموم ناس بدعت بودند از انبیا شد و راستحسان آنها افتادند و همچنین است کلام در میان مذاهب تفرقه فیما بینها
 کمالا یعنی بعد از آن بنماظر ایشان رسید که لطف الهی مقصی آنست که درین مسئله حقی قاطع بوده باشد که دران حجت
 شکوک و شبهات را گنجایش نبود و هر که آنرا دریافت بحقیقت امر میدی شد و اگر نفس و شیطان از ان باز داشت
 بلکه شده باشد بعد ثبوت حجت بوحی که معذور نباشد بعد از آن تعیین آن حجت قاطعه بنماظر ایشان قلعی پیدا

ف
 احادیث و فوائد جلیله از
 تراجم و ترتیب است

از فقیر غنی غنی طلب کشف آن نموده گفتم درین مسأله در سایر مسائل که موقوف علیه شریع باشد تلف الهی مقضی آن
 شده است که از علوم حاصله مخزنه فی الصدور در حجت قاطعه منسوب فرموده هر چند در بعضی افراد تقسیم و ترتیب آن
 علوم مخزنه میسر نمی آید و در بعضی افراد هوای نفوس یا الفتن بر رسوم منع اتباع حجت قاطعه میگردد هر چند تصدیق
 بان حاصل باشد پس بعد تصدیق بجازم بحقیقت شریعت فراگردن نهادن با حکام قرآن و چنگ زدن بقرآن بحجت
 مهده علیه و علی آل و اصحابه افضل الصلوات اول چیزی که عقل آنرا بر خودش واجب میگرداند آنست که تتبع
 اخبار آنحضرت صلی الله علیه و سلم در بیان احکام الهی باید کرد و پیروی آن اخبار بدلی و جوارح باید نمود زیرا که کلام ماور
 شخصی است که تصدیق کرده است تکلیف الله تعالی عباد خود را با حکام و قصد خروج از عمده تکلیف مهم ساخته چنانکه
 ذکر کردیم و چیزی که ما آنرا بگوش خود از خبر صادق شنیده باشیم و در خارج چشم خود ندیده باشیم طریق علم آن بجز ترجیح
 روایات ثقات نبیند و در شایسته با خبر خود لازم میگرداند که اخبار اهل اهل از ایم خود و قسمی باشد نقل بقط
 صاحب ملت و آن چند قسم میباشد متواتر و مستفیض و مشهور و خبر صحیح و حسن و غریب و ضعیف عقل حکم میکند اخبار نقلی
 را درین اقسام دوم نقل یا یعنی و آن تیر چند قسم میباشد اتفاق جمیع فرق آن ملت بر چیزی که این دین صاحب
 ملت است و ما خود از وی هسته ذاتفاق اکثری است که مخالف و آن مسأله شایع و نامور و کذب و غیر معتبر باشد و معتبر در
 اصل و عقد جمعی استند که قایم باشد بحفظ و تدوین شریعت و موضوعات فروع واجتهاد و پیشوای جماعه از سرسین بجز
 جمعی که آثار گوش و حفظ و فهم و تدوین شریع و تحریر آن از ایشان دیده نشد و مشرکین آن ملت با ایشان تنوع
 نشدند پس قول این جمیع اقل و اکثر است از آنکه در اصل و عقد تأییدی داشته باشد قسم دیگر تفریق است که اختلاف
 فرق بینه درین واقع شده برود قول یا سه قول و هر یکی بزرگی خود اول در روایات تفریق کرده باشند پس آنچه ملت است
 یا مستفیض و مشهور باشد اتفاق جمیع حمله است یا اکثر ایشان با اخبار شود و علی اخبار است از صاحب ملت و حجت
 تمامی تمالی بالترجمه مثل آن قایم است برین قاعده تخریج باید کرد که قرآن را اصول عبادات و معاملات و عقاید
 و غیرین قطعی است و حجت عقلی و غیره لازم دان بجز اینها است اخبار شریعت است از صاحب آن توان گذشت و قائل
 عقل بیشتر است که اختلاف آن است با یکدیگر بگردد اختلاف فرق سایر عقل با یکدیگر و در قسم است یکی اختلاف فرق
 نوایست با جمیع حمله ملت است بجز اینها است اخبار شریعت یا در تنسیق از صاحب بعضی با بعضی و عقل هر قسم
 را حکمی دیگری نموده و عقاید دیگری شناسند و این قسم است از شریعت نمی کند از آن خصوصیت نایب و غیر نایب

نه فیما بین آنکه پیغمبر اولی العزم الهادی تعالی نفرستاده هسته الا برای آنکه امر خود بر زبان ایشان شایع گرداند
 و ایشان هیچ چیز و مثال امر الهی تقصیر نکرده اند و البته تبلیغ حقیقت شایع کرده اند بطریق شریک و شاعت نه
 بطریق انفرادی و مسامحان حقیقت آن معانی بود که کرده اند اگر ادراک نمیکردند پیغمبران متعین شدند
 و ایشان را بر غلط ایشان متنبه می ساختند و احتمال این که شارع بسیار چیزها را متعلق به شریعت میپندرد زمانیده است
 یا زمانیده لیکن مسامحان غلط ادراک کردند و شارع بر غلط ایشان اطلاق نیافت یا یافت لیکن سکوت کرد و نظر کردن
 و منصف است و قصه حضرت حق و انظار این نمود بر زبان ایشان مضمحل میگردد پس از آنجا لازم آمد که طبقه اول را
 از جمله ملت که می آید تا تعیین از پیشوای خود یا بد ساختند و باید دانست تنذیر که تبلیغ آن مطلوب بود ایشان ادراک کرده اند
 و غلط در حقیقت آن راه نیافته است و بعد از طبقات اعلی جهادات پیدا شدند که هسته ایشان اخذ نصوص شارع
 از هر طریق متعددی که باشد و اخذ معانی شریعت از هر صحنه ای که بتامی که نسبت حقه دین و دین و روایت منقسم شد و طبقه
 اولی برایشوای خود ساختند و ایشان را تفصل نهادند و بعد در معرفت شریعت ایشان حمله نمودند و نوابت و مگر حاصل کلام
 ایشان آن باشد که شارع بسیاری از شریعت مظلوم بر ایشان تبلیغ کرد و یا تبلیغ کرد لیکن ایشان نفهمیدند یا
 فهمیدند و گمان غن کردند یا گویند که اکثر ایشان جمع شدند بر خطایا و روایت قبول نکردند الا یکی طریق قطعی اقولی
 احادیث است که طبقه اولی از آن انانرا برودند یا گویند که ایشان حقیقت نصوص شارع را نفهمیدند و یا از آن نفهمیدند
 ایشان روایت از پس نوابت در آنچه استوار کرده اند با طبقه اعلی و طبقه اولی را شتم ساختند کذب یا جعل و قابل رد
 شایع اند و استخفاف ایشان و اهل بر آن شایع است و چون در تبیین نصوص یا بعض آن یا بسبب تشبیه
 استخفاف از نفوس مختلف شده و بیشتر طایفه بر اختلاف تاویل اجماع نباشد و طبع سلیم از مثل آن با آنکه احتمال است
 مقبول است در ابعاد عقل نه درین میکند که شیعه از نوابت اند و اهل سنت از حمله دین و حکم عقل سلیم در استخفاف
 شیعه یا اهل سنت است که ترک اقولی شیعه کرده شود و احتمالی که در علماء اهل سنت حادث شده است حکم است
 سوز و داشتن هر کس است و اختیار تشبیه با اصول و اقرب بخصوص صاحب شریعت و کبرانی طبقه اولی و اینکه
 گفته که شیعه از نوابت اند بحجت است که مذہب ایشان منی است بر آنکه بعد از آنحضرت صلی الله علیه و سلم در هر وقت
 امامی پیدا میشد و مفرغ من الغافه و معصوم و موحدی الیه میباید بروی ایمان فرض است و در زمان آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم هیچکس مفرغ من الغافه غیر آنحضرت صلی الله علیه و سلم نبود پس ایشان احادیث عقیده کردند که در زبان

فاسد است

باین عقاید

آنحضرت صلی الله علیه وسلم نبود پس از نوابت باشد و دیگر شیوه میگویند که تمامی صحابه و تابعین غیر جمعی که سیر هم بر
 خلاف حق بودند و روایت میکنند معتمد نمیدانند لاروایت آنکه خود با و این علامت نوابت است و دیگر اتباع خود
 قرآن و حدیث را مشروط میگردانند بآنکه ائمه ایشان بان دلالت کرده باشند و این علامت نوابت است و دیگر
 شیعه هدایت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بنجات تنگ داشته اند که بچکس هدایت ایشان هتدی نشده مگر آنکه
 از یک راه بشریعت در آمدند و از راه دیگر از شریعت بر آمدند پس رحمت الهی چه کار کرد و خاتم پیغمبران چه
 هدایت نمود استقلال از یک راه و این جنم بر او چه دیگر هدایت نتوان گفت بجا نماند از ایشان عظیم و همچنین
 مستقر از نوابت اند زیرا که حاصل کلام این جماعه در بسیاری از عقاید آنست که خبر طبقه اول را قبول نکند یا با ویلات
 بعیده از ظاهر مصروف نمایند همچنین جماعه عالی از تصوف که در زمان ما پیدا شده اند تکلیف شریع را سهل
 گرفته اند و بعضی نصوص را بر ساقاصد فاسده خود حمل نموده اند و میگویند که مقصد اعلی علم تجاوست و تکلیف شریع
 برای مقصران است از نوابت اند باینکه اگر کسی دل خود را از عقاید ایشان جدا ساخته نصوص صاحب شریعت
 را و اخبار طبقه اول را تا مل نماید هیچ جایزین مقصد بوی استقام نکند بجا نماند از ایشان عظیم و همچنین
 از نوابت اند که قائل اند بوجوب اتباع و وجوب بدل سخی در نصرت هر عالم فاطمی که بسیف خروج کند زیرا که بی شبه
 قول محدث است و محال می نماید که شارع بوجوب نصرت این جماعه فرماید و تا فائان قیامت دولت بچکس
 از این جماعه مستقر نشود بجا نماند از ایشان عظیم و علمای حدیث که جامع اند بجم خود را بر تتبع احادیث آنحضرت
 صلی الله علیه وسلم از هر طریق استحقاقی که یابند بر معرفت اخبار طبقه اول از صحابه و تابعین نه با لاصالت بلکه بر
 آن که این اخبار شروع و تفصیل کلام آنحضرت باشد و لهذا برای خاصه طبقه اولی در باب مالک و غیر آن که
 بمقتضای بشریت پوشیده و ایشان در آن اذکار حکم ضرورت اختلاف اندر چه مختلف شده اند متوجه گذشته اند زیرا که
 مقصد اصلی تفصیل شریعت بوده است و این چیز را با شریعت چه کار این علما هر چند بظاهر بایکدیگر اختلاف
 داشته باشند در فرع آن اختلاف کلا خلاف است و آن خلاف در نمود خلاف است و در حقیقت اتفاق این
 جماعت بی شبهه است اند حسن الله تعالی بهم و کثر بهم و نصرتهم و خذل اعدایهم و اینک گفتیم از هر طریق مقتدی
 که باشد روایت میکند باینکه نیست بجز تفصیلش آنست که حضرت عمر رضی الله تعالی عنه بانفاق موافق و مخالف
 عقل تمام و ضبط و افر و حفظ عظیم داشت و الا انقسم خلافت از ایشان چگونه متعظم میشد و در روایت حدیث

جماعتی از تصوف
 از نوابت اند

مفسر
 از نوابت اند

این تمام عظیم داشت و بر منبر تقریر آن میکرد و مجلس از جماعتی که در خطبها و حاضر میشد عاکیبگاری نمود بر خلاف
 اراد خاصه او که دائره علم و دانش در آن اراقتع بود کمالا یعنی بعد از آن جماعتی حفظ آن اخبار نمودند و تطبیقات
 محشین محفوظ ماند و ایشان آنها را تدوین کردند باز نظر لطیفی دیگر را فرمودند که در کتب حضرت علی کرم الله تعالی و جسم
 با اتفاق موافق و مخالف عقل تمام و حفظ عظیم و فهم ثاقب و ضبط و افزودند چنانکه درین امور مثل خاص
 و عام شد و احادیث آنحضرت صلی الله علیه و سلم در ایام خلافت خود بر این تقریر میفرمود و از پیغمبر احدی قدح در آن
 اخبار نبطور نه پیوست بر خلاف حال اراقتع او که در وادگیر لم و لا سلم افتاده بود کمالا یعنی جماعت حفظ آن
 اخبار نمودند تا آنکه در تدوین در آمد چون این علم را با علم حضرت عمر تطبیق دادیم بعضی را شباهت بعضی را فتنم و
 اختلاف فاحش در میان این اخبار یافته نشد اللهم الا اختلاف بسیر که از لوازم تعدد روایات است کمالا
 یعنی و همچنین عبد الله بن عباس و عبد الله بن عمر و عبد الله بن مسعود و حضرت عائشه و ابو هریره و ابو موسی
 و عبد الله بن عمرو بن العاص و انس و ابو سعید و جابر و سلم و جبر الی سائر الصحابه اما حفظ و ضبط و کوشش
 تمام و حفظ احادیث آنحضرت صلی الله علیه و سلم از ایشان ظاهر شد و اخبار بعضی را با بعضی تطبیق یا فتنم
 الا اختلاف بسیر پس سببی که این اخبار را متبوع اندازند وین اند و واسطه عقد ملت درین محل باید دانست
 که این قسم تفرقه برای کسی است که در احوال فرق ملت استقرار تمام کرده باشد و الا عوام را منصب آنست که
 بوجهی از وجوه سحرئی و اجتهاد جمله ملت را از نوایب تا بشناسد و تابع جماعت ملت شوند تا آنکه استقرار ایشان
 کامل گردد و پرده از روی کار برداشته شود اینست علمیکه خدای تعالی تکلیف را بران مدار ساخته است و در
 اذیان ایشان اصل را مکرر نموده بروج اجمال هر چند تفصیل آن و فتری میطلبند و الحمد للہ و لا و آخر او
 ظاهر و باطناً مکتوب سینر و هم بجواب عرض داشت حضرت شاه ابو سعید بن سید محمد ضیاء بن سید محمد
 آیت الله بن سید السادات حضرت شاه علم الله نقشبندی المجددی رحمته الله علیه جمیعین - سیادت و نبوت
 ماب حقائق و معارف آگاه عزیز القدر میر ابو سعید سلمه الله تعالی از فقیر ولی الله عفی عنه بعد سلام محبت از علم
 سطلحه نمایند محمد علی العاقبیه نامه شکیب شامه شکل بر خیر و سلامت رسید الحمد لله قلمی شده بود که حقیقت
 و صدانیت که بایجاب از وی حقائق موجودات و صفات آن صادر میشود و میگردد و الحمد لله این کشف حقیقی
 است در نفس اناس بر که کشف او بر تبه فوقانی میرسد محض بایجاب می بیند یا چون تحقیقی که جامع احکام و ش

و قدم است و نام آن حقیقت بعرف ما در اول است فیزدوی آید از او متوجه می بینید هر چه مشهور است از جهت
تصویر نفس با طعم بر زود و صدمه نمی بیند و دیگر است در مشرق و آری که از اول که با یکدیگر در غیر قاعده مشهور
مشهور سوال نموده بودند قصه مشهور تقوی اجازت نیست چون در هر چه در حق تمام شکر بود و در سبب
تقییم بر کی از حق دیگر است از می گرد و نام پیش قاضی اسلام تا وقتیکه در حق و توفیق نگردد است و بیخ
سبب عدم دعوی مدعی نیاید از این توان گفت و اسلام بدست بر آید اینها و بیجا سوال چهار با حق
نوشته باشد که خاطر نگران جانب ایشان میماند و کتب و سبب چهار و در حکم توفیق و در زمانه شاست شاه یوسف
سیادت ماب محتاج و موارنه آگاه سلطه تعالی نوشته بودند که او نامشهور و شود که ذات سید اثر دارد و
باید التماس که اثر حضور است فرق اینقدر که ذات سید با صفات کلیه غیر تناسلی دارد و لهذا سبب نام بر اثبات
غیر تناسلی میتواند بود و آتش همه یک اثر دارد که صورت سیادت تا با با این سبب و در ذات
وجودی است و در ظاهر امکان و اطلاع بر عدم تناسلی آن است و از این سبب هر چه قابل بود و وجودی قابل
بوده شود بر این متفق اند از نوشتند که مشهور میشود که در وجود و در دست و توالی شکل و سبب اختلاف
قوانین تیار حکمات پیدا شد حضور عیاض و در جا هر یک طور است چون آنچه توالی مختلف است اگر آینه سرخ
و سبز بود و باشد رنگهای مختلف پیدا شود سیادت تا با این معرفت بود و وجود یکشد باز نوشتند و نیز مشهور
میشود و از آنکه نور و قیاس است و صفات در زید در سر و حجر و غیره مشهور میشود و در آن میان بنظر دقیق ذات
هم مشهور و میگوید سیادت تا با آن نیز از تناسلی وجود و در دست که حقیقت وجود در رنگهای مختلف که ظل
قابلیات ذات وجود است در همه مشهور و در ظاهر است سیادت تا با آنچه بر لوح ضمیر ایشان مشهور شد و همه موافق
مکاشفات صوفیه محققین است غافل از واقع نشده و این همه سیر لطیفه حقیقت است و خلقت گفته شده بود که در سیر
لطیفه حقیقت چنین مکاشفات پیش خواهد آمد یا در نوشته باشد شکر نعمت حضرت واجب الوجود باید کرد و امید برید
باید داشت بر این طائفه حقیقت این نیست که یاران گمان میکنند که مجرد استخلاق تمام شود و طول عرضی
در و با بجز اینها هر چه درین سیر و سلوک سعی نمایند هم موافق سیر صوفیه است و هم مطابق شریعت این سخن
آنچه در اول و عرضی دارد که بالفعل در نوشتن نمی آید بار شریعت بر خارج خالق با مخلوق است و چون مراتب
در سیر و مراتب امکانیه متنازه شد و یکی بفرموده عز و جل میگوید که در اول متصف شد و کلام شریعت در استوار شد

مکتوب یا ترواکم نیز بجا اب عرض داشت شاه ابوسعید رحم - حقایق و معارف آگاه سیادت و نقابت دستگاه
 میر ابو سعید سلمه الله تعالی - از فقیر ولی الله عقی عنه - بعد سلام بخت التزام مطالعه نمایند الحمد لله علی العافیة بدقی
 گذشته که احوال خیریت مال آن عزیز القدر نشینده بودم الحمد لله نامه نامی ایشان رسید موجب تسکین خاطر فارگشت
 مبداء اجمال عالم التفصیل نوشته بودند و از شاهد این صورت انس سرور و از استدار آن تفرقه و خزن نیز خیرین
 همه موافق قاعده است لایکه سلف رفته اند همین راه است هیچ ترو و بخاطر نمانند باقی ماندتقی آن موقوف بر تفسیر
 و بر پرسدن چنانچه این لطیفه خفیه تا آنکه پانته خود پر نشود ترقی نمیشود - مکتوب شام ترواکم نیز بجا اب عرض داشت
 شاه ابوسعید - حقایق و معارف آگاه سیادت و نجابت دستگاه عزیز القدر میر ابو سعید سلمه الله تعالی از فقیر ولی الله
 عقی عنه بعد از سلام مطالعه نمایند الحمد لله علی العافیة و عاقبت القدر با اطفال مسلول نامه مشکین شما سه
 شتمبر احوال باطنه مطالعه کرده شد آنچه نوشته اند نشان لطیفه خفیه است آنکه اجمال اشیا را در مبداء می بیند و مبداء التفصیل
 و در اشیا همان کیفیت است که روح بدین حق در خلق و درین خلق در حق تجسیم کرده اند مبارک باشد خدای تعالی
 انوار فتوح فرید گردانند فقیر بخت چیست ظاهر و باطن ایشان و برای محبت مزاج و کشایش برق داعی است خدای تعالی
 بفضل و کرم خود قبول فرماید مکتوب هفتاد هم نیز بجا اب عرض داشت شاه ابوسعید رحم - سیادت و نقابت
 مرتبت خلاصه دو دو مان نجابت میر ابو سعید سلمه الله تعالی از فقیر ولی الله عقی عنه بعد سلام بخت التزام مطالعه نمایند
 الحمد لله علی العافیة مکتوب بخت اسلوب متضمن معارف مختصه بلطیفه خفیه رسید خاطر را مسرور و بهجت گردانید آنچه
 نوشته بودند قاعده است ترو در اجای نمانند نوشته بودند که رجوع کل بجانب مبداء مشهود میشود پس تطبیق خلود این انوار
 و تار و خلود اهل بهشت در بهشت با این - کاشف چه قسم صورت بند صاحب من این رجوع کل که عارف را نشود
 میگرد و رجوع و زمان آینده نیست بلکه بالفعل است باعتبار ذات خود حکیم میگوید که باینکه را با اعتبار ذات او این است
 که نیست و باعتبار موجود نیست که مستعار میگوید که ما به اعتبار تحقق خود با مبداء و نوع ارتباط واقع
 یکی آنکه از مبداء بر آمد و دیگر آنکه مبداء از گشت بالفعل او را با اعتبار مبداء هر دو حقیقت ثابت است چنانکه در باب یک
 و در ربط واقع است یکی آنکه یک را چند بار گردش و ادم ده گشت دیگر آنکه چون ده تمام شد یکی گشت از عشرت احوال
 بعین قدر باید فهمید ثانی احوال صورت مبداء و مرجع بوجه دیگر واضح خواهد شد و السلام مکتوب هفتاد هم نیز بجا اب
 عرض داشت شاه ابوسعید رحم بسم الله الرحمن الرحیم حقایق و معارف آگاه سیادت و نجابت دستگاه سلامه الا کابر

میر سید ابوسعید مسلم الله تعالی از فقیر ولی الله محفی عنه بعد سلام محبت الترام مطالعه نمایند الحمد لله رب العالمین علی
 عافیه نظر فیهن نامه مشکین شماره متضمن بعضی مشاهدات متعلقه با ضمیمه خفیه و اختی رسید و برابر آن شکر الهی بجا آورده
 شد این راه که میر و زبیران صراط مستقیم است که کابریل عرفان رفته اند بیچ دفعه خاطر ایشان از آشوش نسا زدور
 حالت اولی محفشی از صفات سبدا و لازمی از لوازم ذات او بمنزله ضوریه نسبت آفتاب که بزنگاهای مختلفه
 برآمده و تا یافات سبدا تغییر ملاحظه صفات و یدند که در نظام مختلفه ظهور نموده فقیر این هر دو حالت را در و ب
 بلعینه خفیه میگفت اما حالت ثانیه بلند تر است از حالت اولی بعد از آن و یدند که از میان ایشان نور می سپیل میکنند
 بجانب سبدا و آنچه مثل حجاب و آب سلاشی شده پیش این فقیر در حالت فانیست است از تجزیه است با بجز آنچه
 خدای تعالی عطا کرده است نعمتی است عظیمه بر آن از جهان و دل شکر گفته و متوقع فرزند باشند و آنچه از نور محمد علی
 صاحب الاملوات و التسلیمات و یدند نماید شست از نسبت او سیمیه سابق آرزوی این نسبت داشتند
 آنچه که حاصل شد برای خفقان خواندن یا حبیب سفید نموده بود و خواه متفرق در اوقات معلومه خمس و توابع آن
 نیز بار و رباب و حجه سواش و آسودگی ایشان متفکر نباشد هر چه میگردد همه حکمت حق است و نامحسب نسبت شما
 هر چند با فضل و وجه نامحسب است او معلوم نباشد من بعد روشن خواهد شد و السلام فقیر زاده و والده ایشان سلام
 میر سید ابوسعید و متوقع دعای خیر است که دعای مومن برای برادر غائب است کتاب است مکتوب و نور و انعم نیز بجا
 عرض داشت سیادت و تقابرت پناه حقائق و معارف اگاه سلماته الا کابر میر سید ابوسعید سلمه الله تعالی از فقیر
 ولی الله محفی عنه بعد سلام محبت التیام مطالعه نمایند الحمد لله علی العافیه و المسلمون من فضله ان یدیم العافیه
 نما و لکم بعد اشکار بسیار رقمه که در متضمن بعضی معارف و بعضی اسرار و ریه رسید چون مشعر بعافیت و سلامت
 ایشان بود مع اولاد و اتباع سوجب نکال سرور و باعث حمد الهی شد نوشته بودند که ذات مقدس خالی از جمیع قیود
 مشهور میشود و کذت کنزاً مخفیاً اشاره با وست بعد از آن انوار صفات که سبدا افعال است بنظر من آید
 و احببت ان اعرف رفرفی است بان بعد از آن تا اثر آن صفات در خارج بحیثیت آن صفات سز میگوید
 فخلقنا الخلق لیمیم است بان این همه معارف حق است شکر و تبارک و تعالی بر آن باید کرد و آنچه طلب جو بان
 نمودند است که بمقتضای اظهار غلبه قدرت ربوبیت است که مثل امواج دریا اعدام و ایجا همیشه باشد
 در تعطیل صفات بود و نیاید و برین صورت غلو و جنت و نار سارضا میکند و تطبیق آن میسر نمی آید مگر تاویل

بعید صاحب من این سخن را بر او میل درست در یابند مقتضی اظهار غلبه قدرت فقط این نیست که ایجاد و اعدام در
 هر شک واقع شود قدرت الهیه واسع است عالمی بر سیر و انزیهات و محدود ایجاد میکند و اعدام مینماید اگر شست و در
 معدوم شود چه پاک باز آنچه زود بر شستیم معلوم میشود است که در بشت و در رخ ایجاد و اعدام است بشتی یک سیر
 میخورد میوه دیگر بجای او پیدا میشود و در زنی پوست و گوشت او سوخته میگردد و دیگر باز تبدیل میکند کلمات فصاحت
 جملو دهم بدنهم جملو دهم عینها روح شخص در بشت در یک صورت در می آید باز شکل دیگر مینماید
 باز یابد است که تجدد امثال که صوفیه تقریر میکنند ایجاد شخصی و اعدام شخصی نمی طلبند چنانچه یک معنی گل تا و و ماه
 باقیست و بی یک معنی هیچ گل تا یک روز نمی ماند چنان این ایجاد و مرتبه است شخص در جمیع احوال باقیست
 و مثل در حالت موجود و معدوم میشود با جمله باین فکر خاطر خود را شوش ننگند همان مشهود خود را محکم
 گیرند و ان شاء

مکتوب مدنی

مکتوب بیستم در تحقیق وحدت وجود و شهود جمیع بین القولین بسم الله الرحمن الرحیم من العبد الضعیف
 احمد المدعو بولی الشریح عبدالرحیم الدبوی عفا الله تعالی عنه و وفقه لما یحب و یرضاه الی افاضی اسمعیل بن
 عبدالشاد رومی ثم المدنی اوصله الله تعالی الی ما یرجو و تیمناه - اما بعد قالنی احمد الیکم الله الذی لا اله الا هو
 واصلی و اسلم علی نبی المصطفی و آل و اصحابه اجمعین قد وصل الی کتابکم الذی سالتهمونی فیہ عن وحدۃ الوجود علی
 ما ذکره الشیخ الاکبر و اتباعه و عن وحدۃ الشهود علی ما ذکره الشیخ المجد و دلیل یکین التطبيق بنهار ضعی الله تعالی عن
 البیحیح و ارضائهم - فاعلموا انو انی حکم الشدان لکل زمان و لکل قرن علما اصحابهم فی تقاسیم رحمة الله عزوجل ان
 تا طمتم حال اوائل هذه الامة المرحومة همین لم تدون علوم الشرع و لافنون الادب و لا وقع عنہا کثیر بحث و انما
 لم یزل الهام الحق میزنی صدورهم علما بعد علم علی حسب حکمتہ فی کل دورۃ لم یخف علیکم بل المعنی دان نصیبنا
 فی هذه الدورۃ من تقاسیم رحمة الله ان یجتمع فی صدورنا علوم علماء هذه الامة معقولها و منقولها و مکتوفها
 و یطبق بعضها علی بعض و یفعل الخلاف بینها و یستقر کل قول فی مقدره فهذا الاصل منسحب علی فنون العلم
 من الفقه و الکلام و التصوف و غیره بالحمد لله و توفیقه و اعلموا ان معرفتہ الحق علی ما قاله اشرف عالم السلام کبیر الحجی

لا يسد ولا تنسى له وان التكلين بها كالبيرة المشوية فيه لم ينقص من البهيمية او كالعصا في شرب من حاجتها
 ثم تصدركم واحد لا يخبر ان عن كمال دون كمال ولا يصف الا جمالا دون جمال من وعلى لغت في اصفيه بوصفه
 يعني الزمان وفيه بالم بوصف وفي مثل هذه المواضع يتفرق المستمعون فمرقائهم عرف سقطا شارة كل واحد
 والموضع الذي اخبر عنه جعل كل قول قيل في محله وصدق الجميع ومن بال اختلاف العبارات وتنوع الاشارات
 ولم يقدر على الخلوص منها الى خيرة الاختلاف هناك بقي في حيرة حائرة مثل ذلك كمثل اناس عريان اكتشفوا اشجرة
 يلمسونها ويذوقونها فوجد بعضهم اوراقها وبعضهم اعضانها وبعضهم زبارها وبعضهم ثمارها ثم قعدوا يتحدثون فقال
 بعضهم ان الشجرة اجسام طرس قال الاخر انما هي اعواد وقال بعضهم انما هي في غاية اللين والنعمته وقال
 اخر في غاية الخشونة والصلابة وقال الاخر في غاية الحلاوة وقال الاخر في غاية المرارة او العفوصة
 وقال الاخر انما لا طعم لها اصلا وقال بعضهم لها رائحة طيبة وقال الاخر لا رائحة لها فلما اختلفت اقوالهم جعل بعضهم
 يكتب بعضا وجعل بعضهم يسب بعضا فجادر رجل اخر متميز منهم بالابصار وان كان دونهم في كثير من الاوصاف التي
 يوح الناس بها بعضهم بعضا كحسن الصوت وقوة البطش وكمال السمع والذوق واللمس فقال كل واحدكم صريح
 في الاصل خطأ باعتبار المحرث ثم انه ارجح كل قول الى مرجحه وبين لكل اشارة مستطال يقطع عليه ثم ان العارفين بجملة
 بين العالم الظاهر والباطن قد يكون كمنهم صحيحا وحقهم بعض الخطا في توجيه كلام القصار وتعيين مرادهم وهذا خطأ لا
 يقع في معرفتهم بالشئ ولا يضر كما هم فان توجيه الكلام وتعيين محله خارج عن الكشف شعبة من الاجتهاد والتحرر الذي
 يشترك فيها علماء الظاهر بل العوام ايضا واعلموا ان وحدة الوجود ووحدة الشهود نقطتان تطلقان في سويين
 فتارة تستعملان في مباحث السير في الشد وعجل فيقال هذا السالك استقامه ووحدة الوجود وذلك مقام وحدة الشهود
 ومعنى وحدة الوجود ههنا الاستغراق في معرفة الحقيقة بما سمته التي يعني العالم فيها بحيث يسقط عنه احكام التفرقة والظاهر
 التي معرفة الخير والشرعية عليها والشرع والعقل مخبران عنهما مسديان لما اتم بيان واو في اخباره هذا مقام كمال فيه
 بعض السالكين حتى يخلص الشد تعالى منه ومعنى وحدة الشهود والجمع بين احكام الجمع والتفرقة فيعلم ان الاشياء
 واحدة بوجه من الوجود كثيرة مسابثة بوجه آخر وبالمقام اتم وارفع من الاول وهذا الاصطلاح اخذته عن بعض اتباع
 شيخ آدم النبوري قدس سره وتارة تستعملان في معرفة حقايق الاشياء على ما هي عليه فمقروا في وجه ارتباط الحديث
 بالتمهيد فوقع عند قوم ان العالم اعراض مجتمعة في حقيقة واحدة كما ان صورة الانسان وصورة الفرس صورة احكام

ستوارات على شمع والطبيعة الشمية باقية في جميع الحالات لكن الشمع لا يسمى باسم التماثل بالاتباع الصور المتوازية
 غير ان تلك الصور في الحقيقة هي التماثل لكن لا وجود لها الا بضم ضمير هي الشمع ووقع عند آخرين ان العالم كل
 الاسماء والصفات الطبيعية في مزايا الاعداد المتقابلة تلك الاسماء والصفات كما ان القدرة تعالها عدم وهو العجز
 قبل العكس صورة القدرة في مزايا العجز كانت قدرة مكتملة وعلى هذا القياس سائر الصفات والوجود ايضا على هذا الاساس
 فانه حسب الاول يسمى بوحدة الوجود والثاني بوحدة الشهوة وقد وقع عندنا ان الكاشوفين صحبان جميعا لكن القول
 بان وحدة الشهوة وعلى هذا المعنى لم يقل به الشيخ الحرلي سبيل الشيخ واتباعه بل الحكماء ايضا يقولون بها وذلك ان
 حصل هذا القول بعد التمييز والتحليص من المجازات والاستعارات التي اوجبت صعوبة الفهم هو ان استحقاق
 كاشية اضعف وانقص وان حقيقة الوجودية اتم واقوى بحيث يمكن ان يقال للمحقق الاستكشافية انها اقدم من غيرها
 صور الموجودات ولا يخفى ان هذا القول شفق عليه وبذلك الذي سالتهم في حقه عن حاجته الى تفصيل فاستمعوا لما تلى عليكم
 يا اذن واعية اظهور حكم الشدان اول ما يفهمه المسلم ويخلص اليه من نصوص الكتاب والسنة بل يخلص الى كل صاحب
 عقل ان الحق عز وجل موجود جزئي مثل سائر الجزئيات الا انه قديم موثقة العالم خالق لهم لخلق اياهم وهذا العلم
 هو الذي يجده في صدره كل عاقل قبل ان يجارس رياضته تصانيتها او يمين في المعقول وهو الذي كلف به
 الشرح الناس والشرع الاكبر لم يكلف الناس الا بالابا اودعه الله عز وجل في فطرتهم بحسب الصورة النوعية
 سواء كان ذلك الشئ المكلف به علم او عملا ولم يتجشع الشرح عليهم الا بما يهدي اليه فطرتهم وهو مشكك فيهم قال الله
 تبارك وتعالى فطرنا الله على الفطر التي فطر الناس عليها لا تبديل لخلق الله وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم كل مولود
 يولد على الفطرة الاحديث وهذه معرفة صحيحة واشارته صادقة مرجعها تعالى من تجليات الحق عز وجل قديم برزني طلب التفسير
 الرحمان قيل ان تحقيق الزمان ويجزى حديثه احديث وذلك لان النفوس البشرية لما اتخذت بالية مثل اتخذت بال
 احديت الى المقاطيس وسيلها اليه مثل سيل النار الى جهة الفوق وسيل الارض الى جهة التحت ما اصدق قال
 بعضهم قد صرنا مقاطيسها فقلوبنا به يجزيك اياها اليك تامل يا فسي الحق عز وجل الوصول اليه
 هذا التخليع الموت ببقائه الله وجل كل ما يعين الانسان من هذه الوصول فيلج صدره عنده
 خاتمة وجل كل ما يجده عنه او يعلق قلبه عنده اثارا الى هذا المعنى اشارة النبي صلى الله عليه وسلم
 حيث قال سرون ربكم عز وجل كما ترون القمر ليلة البدر لا تضامون في رؤيته فان انقطع

لما
 في
 شرح
 شرح
 شرح

ان تغلبوا على صلوة قبيل طلوع الشمس وقبيل غروبها فانظروا هذا التجلي هو ميزان الخيرة والشر كما
 اشرنا اليه في هذا التجلي هو الذي ينطبق عليه الاسماء الالهية المسبوقة والتسعون وهو الذي اشرنا اليه على الله عليه وسلم
 حين سئل ان كان ربنا قبل ان يخلق خلقه فقال كان في عرشا ما فوقه هوار وما تحته هوار وهو الذي اشرنا عليه الصوفية
 بقولهم ان الوجود ظهر في منظرين منظر واجب له التأثير والقهر والفعل والتمسك والمنظر ممكن له التأثير والانعقاد والافتعال
 واللوث وقال الشيخ محي الدين ابن علي العزني ذوق الانبياء والاولياء يدل على ان هناك ارواح متجدة وتأتي في
 ارضت هذا التجلي كما هو اصحاب الفطرة التي فطر الله تعالى الناس عليها ووافق الانبياء والاولياء في معرفتهم برهم وهم
 كم عتبة خطأ الفطرة وبابن الانبياء والاولياء في معرفتهم برهم وحمارة زندقا دهرها وكذلك كل من انكر علما ووجه
 الحق في جذرة الفطرة الانسان وادار عليه التكليف فهو الزنديق وكذلك من العلوم ان الفطرة التي يكون منسكرة زندقا
 ان حقايق الاشياء ثابتة وان للاشياء وجودات خاصة يدور عليها خواصها كالنار بحرق والماء بطفي والار بجعل عار
 والكافور بارود والصلوة خير والزنا شر فمن لم يقبل بذلك قامت عليه حجج من نفسه على نفسه وكذات الدلائل من نفسه
 على نفسه ووقع في هوان من تهاوت الاقوال والادوار وقد عرفنا من سنة الشارع عليه الصلوة والسلام انه يمين
 السدي من طور الفطرة وهي من انخوض فيما سوى ذلك الا ان الصوفية عرفوا ان النهي انما جرى على العقل في علم
 الصورة الانسانية فلو ان انسانا استعمل في ذلك عقله وحاض في ذلك بما هو انسان كان منهيا عنه لكنهم يخوضون
 بطور واطور العقل وبما هم من البشر وبالحكمة فقد حاض الناس بعد احكام هذا الاصل الذي جعلوا عليه في علم امر
 وهو ان الاشياء المحقولة والمحمولة مشتركة في الوجود وهو المعنى الذي يتعارق هذه الاشياء المعهودة فاما قد تصور
 اشلت مثلا وعقل انه ليس بوجود وقد تصورته وعقل انه موجود ولا بد ان المتصور الثاني يتعارق المتصور الاول
 والذي يتعارقه هو الوجود وهو الذي يكون مبدأ القابلية والقاعدية في هذه الاشياء وتمايزة في المناهيات وهي
 الخصوصيات الزائدة على الوجود والامور التي بهما يسمى الفرس والانسان والحجار والبعر بهذه الاسماء والتي بها
 يقدر في انفسها لكل منها من الاحكام والاشارة مختلفة في حقيقة هذا الوجود وكيفيته انضمامها فيقول الوجود امر
 استرعى تصف به المناهيات واما على لم يجعل المناهية ما به ولا الوجود وجودا لكن جعل المناهية موجودة اقول هذا
 القول صادق في نفسه خطأ باعتبار حصر معرفة الوجود وجودا لكن ذكره في بحث الوجود الحقيقي فاننا نذكر لا محالة
 امر استرعى تسمية بالوجود ونصف به المناهيات والاقراء به اثر من اثار جعل الجاعل وسبب له وقيل الجاعل

ابو بلندر وخطير وغيره
 وادركتكم وانا من هذا السبيل
 في سبيل الله والرسول
 في سنة ١٠٣٠ هـ

جمع ابو بلندر في يد ابو بلندر
 في سنة ١٠٣٠ هـ

بالحقيقة

جعل الما بية والصدور با من نفسه وبعد الصدور بالنظر الناظرون الى بعض احوالها من ظهور القاطية والقابلية ونحو ذلك
 فان تسم في صدورهم عند ذلك صورة تسمى بالوجود اقول وهذا ايضا قول صادق في نفسه خطأ باعتبار صفة الوجود
 فيه فانما ذلك قطعاً امور متمايزة في الخارج نسيبها بالاسماء المختلفة ولا جرم انها اثرها جعل والحق ان هناك وجودات
 خاصة نسيبها بالما بيات مخفوفة بين وجودين آخرين احدهما الوجود والواحد في المبسط على سبيل الموجودات وهو مقدم
 على الوجودات الخاصة والوجودات الخاصة تشتركات وتعينات لبعض عمومها حاصله من ارتباط معلوم الانية مجبول
 الكيفية فيه وبين الما بيات التي هي شيدون هذا الوجود المبسط وصورة العلية وتماينها الوجود المتشعب من ملاحظة
 الوجودات الخاصة اجمالاً فكل واحد من هذين العالمين اصحاب الحق واخطأ في الاكتفاء بالاشياء عيلاً ولا يطلع عليها
 وقالت الصوفية القائمة بوحدة الوجود والشي الذي يكون في الخارج ويترتب عليه الاثار الخارجية لا يخلو من ان يكون
 في محله في الخارج وفي ترتب الاثار الخارجية عليه مما جبال الى ضم ضميمته ولا يكون محتاجاً الى ضم ضميمته فان اوله هو الممكن
 والثاني هو الواجب وقد اوردت في وقتنا ان هذه الضميمة هو الوجود المبسط على سبيل الموجودات وهو شئ قائم بذاته معلوم
 بغيره وليس تعيين في نفسه مخصوص من الاثار للمعلومة عند الناس لكن لا تشتركات علماء وعدياً فتملك التشتركات
 صار متعيناً مخصوصاً باثار خاصة واول مراتب تنزل تجلية شأنه على لا يخرج عنه شأن التبة ثم تنزل الى تفاصيل
 تلك الشأن الكلي في العلم دون العين ثم تنزل في تلك التفاصيل في العين كما كان في العلم وحقائق الممكنات عندهم
 هي صور تلك الذات المتكثرة بتليس الشيون والاعتبارات فاذا علم نفسه تلبساً بهذا الشأن كان ذلك حقيقة الممكن
 واذا علم بنفسه تلبساً بذلك الشأن كان حقيقة الممكن آخر ووجودات الممكنات هي ظهور الوجود في تلك الحقائق فانما تجسدت
 شروط وجوده ممكن وارتفعت موانع وجوده حدثت له نسبة خاصة مجبوزة الكيفية معلومة الانية بذلك الوجود فمصدرين
 الوجود واثار مختصة بتلك حقيقة واقضى الوجود اياها بواسطة تلك النسبة الخاصة فيقال عند ذلك تنزل الوجود تعيين
 وظهر في مظهر خاص فمعنى الظهور تميزه وتعيينه واقضار نوع من الاثار دون غيرها ومظهر الشئ وصورة المحملة التي
 تعيين بها وتلبس باحكامها واثارها اقول هذا القول صحيح عقلاً وكشفاً فانك اذا قلت ان المتحقق في محركة القائل
 ليس الا بحسب فهو القائل والمقتول وهو الالف وجوار الكب وهو الكوب وهو السرج وهو السيف وهو المشي
 وهو القوس وهو السهم وهو الرمي وهو الازم وهو المنزوم وهو الصاعل وهو المصنول عليه غير ان بحسب لم يستحق
 اسما من هذه الاسماء الا بكيفية خاصة ومعنى خاص واذا نظرنا الى تلك الكيفيات مع قطع النظر عن اقرارها بالحسب

كما كانت معدومة ولم يصدر منها انوار واذا انظر اليها الجسم صارت موجودة ومصدرها انوارها والجسم محل تلك
الكيفيات والحامل لها استعداد تلك المعاني في العقل والتقدير قبل الوجود الخارجي ثم تكون تلك الاشياء عند الوجود
الخارجي وتلك الصور المتكثرة اعدام مختصة ان لو خط اليها مع قطع النظر عن الجسم لم يكن لها تحقق وكانت موهومة
وان لو خط اليها بغير هي الجسم كانت موجودة فاذا صار الجسم سقائما في ذلك في الخارج ففقدت في الاسباب التي الخارج
والحداد والتخشب والحديد والنار والكبر والشمع والعدوم والانتشار وغيره الى ان حدثت بين المعدوم والموجود
الذي هو السيف والرمح وبين الموجود الذي هو الجسم نسبة معلومة الاينية مجهولة الكيفية بها التصرف وذلك لعدم
بالوجود ومعنى وجود السيف والرمح ارتباط المعدوم بالوجود بحيث لا يتفق الا اسم من الوجود وكان الجسم غائبا
بصور كثيرة فاذا صار سقائما ليس بالحكام السيقية من القطع وغيره فتعيين تعيين خاص وبرز في بعض صوره
فيقال عند ذلك شعر في مطر خاص هو السيف كان ذلك كله كلاما لا يمكن من انكاره فاعقل اللهم الامتانات
نقطية ترجع الى الوضع والعرف لا حجرة بها عندنا فاذا فهمت هذا القدر في الجسم فالوجود اولى به ثم الموجود وسماه
بالتصريف بالوجود الوجود لا شك انه صفة انتزاعية فنبعث عن هذه الصفة الانتزاعية بل انما انتزاعا من
الخارج اذ هي بمنزلة اتياب الاعمال لا شبهة ان بدته العقل حكيم بالاول وتتم الاحتمال الثاني فاذا كان هذا الحكم
الموجود كان هو حكم الوجود الحقيقي الذي هو انتشار الانتزاع بالاولى واعلم ان الثبوت قبل الوجود فكيف من معدوم
هو ثابت متعين مخصوص بالحكام واثاره فان الحاسب اذا عقل بمرتب الاعداد فانه يمشي في ذلك على قانون
طبيعية ثابتة في نفسها يعلم ذلك بدته فلماذا ان يحصل الزوج فردا والفرد زوجا لم يكن لذلك ولو اراد ان يعبر
شينا من مرتبة اذ يخرم يستطيع وهذا هو الثبوت الذي نقول انه قبل الوجود وهو غير الوجود الخارجي لا محالة
وغير الوجود التام ان اريد به تحقق الذي يحصل بتعقل فاعقل وان اريد به غير ذلك فاحتمل ان يكون هو هو كما ذكرنا
في مراتب الاعداد فذلك في احكام كل نوع وجنس فانما نعلم لا محالة ان التمام ان وجدت فان خواصها كذا وكذا وان
ليتم كذا وكذا والسدرة ان وجدت فان درجتها كذا وكذا وبنها كذا وكذا فقد اشبهنا بكل نوع احكاما خاصة به لازمة
وجدت في الخارج او لا كما ان الملازمة في قولنا لو لم يشار السدرة لم يخلق الخلق صحيح وان لم يتحقق هذه الصورة فظاهر
فهذا الابطال وهذه الملازمة واقع في نفس الامر قبل الوجود الخارجي وكل ما هو موجود في الخارج فهو ثابت بالثبوت
والمفروض ليس ثابتا وكذا تلك تحت عتات الذين مما يقطع بالقطع الانتزاع وليس له امام يقدي به العقل في

سواء كان في الوجود
الذي هو السيف والرمح
بين الموجود الذي هو الجسم
نسبة معلومة الاينية
مجهولة الكيفية
بها التصرف وذلك لعدم
بالوجود ومعنى وجود
السيف والرمح ارتباط
المعدوم بالوجود بحيث
لا يتفق الا اسم من
الوجود وكان الجسم
غائبا بصور كثيرة
فاذا صار سقائما ليس
بالحكام السيقية من
القطع وغيره فتعيين
تعيين خاص وبرز في
بعض صوره فيقال عند
ذلك شعر في مطر خاص
هو السيف كان ذلك
كله كلاما لا يمكن من
انكاره فاعقل اللهم
الامتانات نقطية
ترجع الى الوضع
والعرف لا حجرة بها
عندنا فاذا فهمت
هذا القدر في الجسم
فالوجود اولى به
ثم الموجود وسماه
بالتصريف بالوجود
الوجود لا شك انه
صفة انتزاعية فنبعث
عن هذه الصفة
الانتزاعية بل انما
انتزاعا من الخارج
اذ هي بمنزلة اتياب
الاعمال لا شبهة ان
بدته العقل حكيم
بالاول وتتم
الاحتمال الثاني
فاذا كان هذا
الحكم الموجود
كان هو حكم
الوجود الحقيقي
الذي هو انتشار
الانتزاع بالاولى
واعلم ان الثبوت
قبل الوجود
فكيف من معدوم
هو ثابت متعين
مخصوص بالحكام
واثاره فان
الحاسب اذا عقل
بمرتب الاعداد
فانه يمشي في
ذلك على قانون
طبيعية ثابتة
في نفسها يعلم
ذلك بدته فلماذا
ان يحصل الزوج
فردا والفرد
زوجا لم يكن
لذلك ولو اراد
ان يعبر شينا
من مرتبة اذ
يخرم يستطيع
وهذا هو الثبوت
الذي نقول انه
قبل الوجود
وهو غير الوجود
الخارجي لا
محالة وغير
الوجود التام
ان اريد به
تحقق الذي
يحصل بتعقل
فاعقل وان اريد
به غير ذلك
فاحتمل ان
يكون هو هو
كما ذكرنا في
مراتب الاعداد
فذلك في احكام
كل نوع وجنس
فانما نعلم لا
محالة ان التمام
ان وجدت فان
خواصها كذا
وكذا وان
ليتم كذا وكذا
والسدرة ان
وجدت فان
درجتها كذا
وكذا وبنها
كذا وكذا
فقد اشبهنا
بكل نوع
احكاما خاصة
به لازمة
وجدت في
الخارج او لا
كما ان الملازمة
في قولنا لو
لم يشار
السدرة لم
يخلق الخلق
صحيح وان لم
يتحقق هذه
الصورة
فظاهر
فهذا الابطال
وهذه الملازمة
واقع في
نفس الامر
قبل الوجود
الخارجي وكل
ما هو موجود
في الخارج
فهو ثابت
بالثبوت
والمفروض
ليس ثابتا
وكذا تلك
تحت عتات
الذين مما
يقطع بالقطع
الانتزاع وليس
له امام يقدي
به العقل في

تصوره ذلك ليس بالاثبات بل بالبرهان والوجود الخارجي بالذات لا بالاعتبار فيجعل موجودا للبحث عن هذا الثبوت و
 عن هذا الوجود في شيء من غير ما قاله في وقوعه زمان الوجود ونسبه مصدره الوجود والبنسب على سبيل الموجودات والنسب
 الرجائي اذ النفس الكلية لا يثبت عقله عبارة التاشي وحركه واحدة وكل الى ذلك المجال شبيهه وهو
 صادر من الذات الالهية وان الثبوت بنسب اقتضاه الذات الالهية للعالم في عالم العقل قبل الوجود الخارجي وهو
 الذي تسمى به صفة بالشرع العلمي بالبرهان بالعلم ان تمام صدره في الاشياء لكنهم يريدون صدور الاشياء منه مرة
 واحدة في ظرفية التعريفية فائتية بالواجب الالهيها واللبس في ذلك المجال اذا وضعت الخاتم على الشئ من تعقش
 فيما هو في المكتوب في الخاتم فالحروف الظاهرة في الشئ انما كانت بعلة فاعلة وهو الخاتم وعلة قابلية الشئ
 وانما وجدت في اجزاء وانطباق الخاتم على الاخر لكن الخاتم استدار تمام به من ذلك ان الخاتم انما لو انطبق عليه
 شئ في زمان شئ اوليا فاعض منه على ذلك الشئ بصورة الخمر في كل ما وجد عند الانطباق كان ثانيا قبل
 في نفس الوجود انما الخاتم فكل ذلك في الوجود من الزمان فانه كان قائما بالذات الالهية من حيث الثبوت
 من حيث الكمال اللو اجيب مقتضاه من هو الذي تسمية الالهية بالفيض الاقدس والحكماء العقل
 وانما ان العقل مستوعب جميع الوجودات الخاصة بالان فكيف تم تفضل الالهية الا فذلك وليس هناك
 الالهية العقل الذات الالهية والعقل الصادر منه والنفس الكلية الصادر منه ايضا بشرط العقل وهو سبعة
 واليه في الصادر منه بشئ النفس الكلية كما قال مولانا عبد الرحمن الجاني في بعض كلامه ذات مع الصادر
 الاول علة اتمه ان موجوده است كبرية ثانيا ظاهريه ووجوده بين ذات مع صادر اول وثاني علة تامه
 اسرى ثالث است انتهى وكلها يشاهد بالحس ويدرك بالعقل فانه حاصل من التلخ الخاصل بين البيولي
 والنفس فمن ذلك ما هو قريب من النفس قد ظهر فيه احكامها ومنه ما ظهر احكام البيولي اكثر وليس البيولي
 ان الشخص فلما جاز وقت صدور هذه الاشياء وتمت عليها الوجود على حساب الاستعدادات الثابتة من
 قبل العائمة بالذات الالهية فبعد عن هذا المعنى بقوامه ان ظهوره في حكمه باطن الوجود وان وقت من ظهوره
 وباطنه نسبة محليته الالهية بكونه الكيفية وقوله انما بيان بالثبوت الوجود ويريدون ان الذي يصدر منه الاما
 انها هو الوجود فقط لكنه ظهر على قانون باطن الوجود وهذا القدر من وحدته الوجود ثابت عقلا وكشفا وقد جاء من جميع
 الطوائف عن اهل العقل فمن قال بان الذات متحد في الذاتية فمتممة في الاوصاف انما اراد بهذا المعنى بوسن قال

هذا هو العقل
 الخاصل في بيان

بان العالم سبعين في السيولى الاولى والصورة العائمة بحجته لم يجد من هذه القاعدة كل البعد وقد اعترف بمقتوات
هذه القاعدة من حيث يدري اولاد يدري وقد اشهرنا سابقا الى القول بان وجود الشئ عين حقيقة لا يصادق هذه
المسئلة وكذلك نقول بان الوجود وصفه انتزاعية لا يصادقها وكل قول محتمل يطبق عليه بقى بهنا مسئلة مشككة قد
صعبت على الفرقه القائمه بوحدة الوجود وهى ان هذا الوجود عين الذات الواحديه او صادره منها بطريق الابداع
ولابد من تحرير محل النزاع لان كلام انقوم من طرفين للخروج من التسامح والتجوز فيتمسك القولان بما قول المشبهه
ان حال الانسان بالنسبة الى اعتباراته من الانسان بشر طر لا وبشر طر الشئ ولا بشر طر الشئ غير حاله بالنسبة
الى اخراده فانما لا شك ان الحال الاولى فيها الوحدة الحقيقية والكثرة الاعتبارية وفى الحال الثانية الكثرة الحقيقية
والوحدة الاعتبارية والحال الاولى لا يخرج عن كونه كلياً والحال الثانية يخرج عن ذلك فاذا استقرنا بطرب
ظهور الشئ فى مظاهره وتعيينه فى بعض محملاته وجدنا ما على منترتين احداهما المنتره التى يعبر عنها بالصدور والابداع
والثانية المنتره التى يعبر عنها بتعيين الاعتبارى وبعد هذا القول اختلف اقوالهم فى الوجود المبسط على سبيل كل
الموجودات فقال الشيخ صدر الدين القونوى فى اول كتاب مفتاح الغيبانه صاور من الذات الالهية وقال
مولانا عبد الرحمن السجاني بان الفرق بين الذات الالهية والصادر الاول اعتبارى هى شرحه للمعاني بعد
يراد سوال وجواب فى هذا المعنى تحقيق الست كفيض همان ذات مفيض ست اما باعتبار نسبت عدم وانما
يرحقاق ممكنات واين نسبت از امور اعتباريه ست پس ذات مانو بيان نسبت از امور اعتباريه باشد وفى نفسها
از امور حقيقى انتهى سواحق عندى هو المذهب الاول كيف وتمايز الوجودات الخاصة فى الاحكام وبتوهمه فى
انفسها من اجلى البدييات فالتميز الذى يحصل هذه الاشياء من المنتره الثانية لا محال وان كان اسم التمزل
والتعيين شمله والاعم كمين بين الافراد وبين نوعها الا الفرق الاعتبارى المنقطع بالقطع الما اعتبار وكذلك
بين كل خاص وعام الى ان يرتقى الامر الى الذات الالهية كما يقال الصوفية غير موز ان استحقاق الامكانيه
اعتبارات واضافات لاحقه بالوجود لا نقول الصوفية يقولون بان النار غير المار و بها غير الموار وان الناسا
غير الفرس وان كان الوجود شمله كلها فلما جرم انهم الوجود اعتبارات والاضافات معنى لما جرم هذا التعاير الذى
يكون مشار لا اختلاف الاحكام وهذا المعنى هو الذى الكثرة حقيقية والوحدة اعتبارية اذ لنا معنى حقيقة الكثرة
الانما تارة الاحكام واحتمالات الاثار وتعاير الحقائق التى هى الوجودات الخاصة لاحتمالاتها فى اصل الوجود وعدم

يرجع عما كتبنا الى الوجود الواحد المبسط على سبيل المثال الموجودات كما فتواهم في اثبات التشترط والظهور لا اثبات بمنزلة دون
 منزلة من منزلة التشترط والصوفية حيث قالوا العالم عين الحق بالاراد والحقى الوجودات الخاصة بالحاصل من تشترط
 الوجود الى مراتب شتى بل ارادوا افادة معنى التشترط والظهور فكما ان المعقول يتحول زيدا وعمر وواحد يعنى به التام في
 النوع لا الاتحاد من كل وجه ويقول الانسان والفرس واحد يعنى الاشتراك في الحيوانية ويقول الشجاع والماسد
 واحد يعنى المشابهة في الشجاعة فلذلك الصوفية يقولون للعالم عين الحق يعنون تعيينه كلفي الوجود المبسط وقيام
 الوجود بالحق الاول لا بعدد لان في التمايز بالكلية قال فان لم يمتد به مرتبة الوجود حكمي يواردها كحفظ مراتب كمن يزدني
 وحيث قالوا بالتشترط ارادوا معنى ليعلم المتشرطين لا يقال سبب انما اثبت الحق الاول والصادر منه فلا بد ان الوجود
 والتحقق يشبهها اولها يصح ان يقال ان هذا ليس بوجوده لان ذلك انه غير موجودا فاما كان الوجود يشبهها فان الكلام
 جازي في هذا الوجود واولا بداهة الاول وانه في المرتبتين جميعا لانا نقول بهذا الوجود مفروض قد قدره العقل والاشوت
 له في نفس الامر بمنزلة اثبات الوجود وان عشت حق التفتيش وجدت هذه المسئلة القائمة بان الارتباط بين
 والتقديم ليس بالمتشترط الثانية المسماة بالتعيين الاعتباري هي التي ترد بها الفطرة السليمة للجهولة على التصديق بتحقيق
 التمايز فيما بينهما ولاترو الفطرة مطلق التشترط الصادق بالصدور والابداع وتغير ذلك بل يضطر اليه غير ان
 هذه الاصول اعنى العقل والنفس في الوجود كل واحد منهما عين الآخر من وجه فالعقل عين النفس من وجه
 كما صورنا في استعداد نقوش الحاتم القائم بالتحتم والنقوش المنطبقة في الشبهة القائمة بها وكذلك النفس عين
 الوجود من وجه وتضرب لذلك مثلا ايضا فان تصورت في نفسك كليا الكيفية الكليات حتى حكم العقل بان مشه
 لا يوجد الثاني فرد واحد ثم وجه في الخارج ذلك الجزئي فالفرق بين النفس والوجود كالفرق بين الكلي الذي يحكم
 العقل بانه منحصر في فرد واحد وبين الفرد الجزئي وليس للوجود عندنا حقيقة الابرور والنفس الكلية في صورة
 الشخص والتعيين فهي مع هذا البرور يولي فالعارف اذا اراد بيان هذه الحقيقة لا بد ان يستعمل باليوجد الفرق
 الاعتباري وبالجملة تلك كلمة حق اريد بها الباطل ثم ان الشيخ المجدد قال في مكتوبات الصفات الثمانية موجودة
 في الخارج فلا بد ان تسمي من الذات الواجبة في الخارج وكل صفة عدم يقابلها فللعالم عدم يقابلها وهو الجمل
 وللقدره عدم يقابلها وهو العجز وتلك العدمات لها تميز في علم الحق فصارت بذلك التميز مراديا الاسماء والصفات
 ونجالي انوارها فتحقق الممكنات هي عكوس الاسماء والصفات المنطبقة في الاعدام المتقابلة لها فالاعدام بمنزلة

المادة وتلك الحيات وعكوس الاسماء والصفات بمنزلة الصورة المحلاة في المادة فحقائق الممكنات عند الشيخ
 ابن العربي تلك الاسماء والصفات متميزة في العلم وعند الشيخ المجدد انما هي عمدات العكس فيها انوار الاسماء والصفات
 وتلك العمدات وذلك الانعكاس انما كانت في العلم ولكن الفاعل المختار قبل مجده اذ اشار ان يوجد ما يهتبه
 من الالهيات في الخارج جعلها متصفعة بالوجود الظلي فيصير موجودة في الخارج بالوجود الظلي وان حكمت اقواله
 في العالم فقال مرة هو موجود في الخارج وجودا ظليا قال اخرى هو موجود في الوهم الا ان الله تعالى التقنه
 في تلك الطريقة فصار موجودا مستقما اقوال الالهيان نقطة حقائق الممكنات تطلق على احد الموجودات انما كانت
 قلنا انسان حقيقة وللنفس حقيقة وللها حقيقة وتلك الحقائق امور متحققة في الخارج وعلى هذا حقائق الممكنات
 لا يتعلق العاقل في نفسه عند اطلاق هذه الاسماء والغير وعلى هذا الاصل يخرج قولهم وحقائق الاشياء ثابتة وثابتها
 الامور الثابتة التي ليست بموجودة في حدودها ولا معدومة فاذا انقضت بضميتها هي الوجود وصارت موجودة
 والا كانت معدومة وحقائق هذه المعنى هي التي نسميها المعقولي بالالهيات الا ان المعقولي عقل انهما معا
 ليست بموجودة ولا معدومة ولزمه القول فيهما من حيث يدري او لا يدري ولم يعقل ارتباطها باول
 الاوائل وثبوتها بالفيض الا قدس قبل وجودها بالفيض المقدس وكوشف الصوفي القائل بوجوده الوجود
 عن تلك الحقائق الثابتة وارتباط بعضها ببعض وتقدم بعضها على بعض في المرتبة الحقيقية قبل الوجود الخارجي
 فعرف ان الذات المقدسة تجلت دلالة على نفسها ان ثبتت بنفسها وبارادها وتضمني نفسها وبكمالها القايم بها
 وامكان تطورها بظواهرها باطوار شتى وعلمها ذلك هو عين الاقضاء عند التحقيق وليس المراد العلم التام هو
 الاشياء في نفسها ثم كان استعداد الظواهر الكلية الفعالة الظاهرة المقدسة يسمى بالاسماء وما كان استعداد الالفاظ
 الجبرية المنقطعة المنقورة للسلطنة يسمى بالعيان الممكنات فحقائق الممكنات على هذا الاصطلاح صور معلومة عند
 الاوائل المعنى الثالث يحتاج الى تمهيد مقدسه هي ان احدى القبيلتين شطبة على الاخرى فكل ما في
 الاسماء ظهر في حقائق الممكنات فحقائق الممكنات الاسماء ضد هم مقابلات احدى القبيلتين في
 غاية القوة والتام والاخرى في غاية الضعف والنقصان والضعف هو عدم بعض ما في القوي من القوة
 والنقصان هو عدم ما في التام من التام مع الاشتراك في الاصل بوجه من الوجوه فلا جرم هناك اصل الامر
 ثابت في احد الطرفين على الوجه الاتم متميز في الطرف الاخر بالعدم ثم نقول من اراد التفسير عن باصل

الاسماء ونوعه المكنات في هذه المرتبة ظهر عبارتان كلتا هما صحيحة احداهما ان حقائق المكنات هي الاسماء والصفات متميزة
 في مرتبة العلم والثانية ان حقائق المكنات هي عكوس الاسماء والصفات المنطبعة في الاعداد المتقابلة لها ولا فرق
 بين العبارتين الا في قاضيها لا يباريه عند المنفصلين من حقائق الاشياء على ما هي عليه الرابع ايضا يحتاج الى
 مقدمة هي ان الصوفية يسمون الاولى مشوقا والثانية عاشقا والمرتبة العليا الظاهرة في الجميع عشقا وهذا
 اصطلاح صاحب المعاني ثم ان المشوق يتبدل الى عاشق ويتجدد اليه فيقال للمساك الذي غالب حاله هذا
 مجذوبا وادوم محبوبا بالمكان في قصة سيدنا ابراهيم عليه السلام العنانية الى مراتب الوجودية من حيث لا يدري فاهتدى الى
 الذي فطره وتذكر من حال الاغاث ان به الذي فطره منزه عن هذه الدنيا ثم وقد يتسرف العاشق الى مشوقه
 ويسير اليه بالرياضات البدنية والنفسانية وتجريد وجه الروح فيقال للمساك الذي غالب حاله هذا ساكنا ومريدا
 ومحبا وقد يتبدل المشوق ويتسرف في العاشق فيجتهد في الوسط وهذا الساكنا نيوبه بوارق الظرفين فيقال له
 الساكنا المجذوب والمحبة المحبوب والمراد والمراد معنى هذا الكلام ان الله تعالى تجليا في قلب الشخص الاكبر وان
 لهذا التجلي انبساطا ونشورا في حقيقة القدس وان له عكوسا ومجاليا في اللذات الا على فني طبق على هذا التجلي الاسماء
 المقسمة والتسعون وان الله تعالى اراد حيا بعد عين وعلما مستورا ورحما متجدا بحسب هذا التجلي فهذا التجلي مع
 ما في حيشه هو الذي يسمونه بالمشوق لان النفوس البشرية متجذبة اليه انجذابا اسديا الى المتعاطفين قد ذكرنا ذلك
 في صدر هذا المقالة واليه السير والسلوك وبه الاتصال الذي يقصده الصوفية وقد يقتضي الاسباب الخفية الى ان
 يريد الحق اصطفا رعبه وهو جاري في فلكه انفسه لا يشعر به الا من فهمه اذ اوقد يقصده بالرياضات البدنية
 وتجريد وجه الروح حتى يظهر الاتصال الموعود في اصل جبلته فسمى مرادا وقد تحس باجتهاد من الحق وسعى من نفسه
 ويكون له تارة يتقدم سعيه في بعضها وينبغي قسرس الغيب في البعض الاخر اذ يحس ذلك في حالة واحدة من
 حيتين فيكون جامعا لمزمتين اما في المشربين فيقول قد يكون الغالب عليه بعض وجوه هذا التجلي ويكون
 مجذوبا من ذلك الوجه فيقال تحقق باسم كذا وكذا ويقال به من بين الاسماء اسم كذا وكذا وبالجملة قد يفهم
 العارف اصل استوداده في الاعيان الثابتة والاسم الذي يجذوه من بين الاسماء فينسب اليه فيقال
 حقيقة تعين اسم الرحمن او اسم الله الى غير ذلك والشيخ المجدد مشرف بهذا القول في كثير من مكاتيبه و
 بالجملة فانقول بان حقائق المكنات عكوس الاسماء المنطبعة في الاعداد المتقابلة لها ليس محالفا

کلام الشيخ ابن العربي واتباعه وکلمهم من تصریح او تلویح بید المعنی وقد اذنا انالی وجه المسئلة فلا حاجة به الى
 نقل کلامهم والاضاب لسر و تصریحاً تم وتلویحاً تم والقول بان حقائق الممكنات هي الاسماء بمعنى ان الاسماء
 المتصلة في الوجود بها تطلق في الطرف المقابل سمي باعيان الممكنات او بمعنى ان العارف له رب من الاسماء
 وهو حقيقة التي يرجع اليها ليس مخالفاً للكلام الشيخ المجدد ولو شئت لاقمتا برهان كثيرة من كلامه على كلامه محفل
 كلام الشيخ المجدد انه وجد بعضاً من مقالات الشيخ ابن العربي واتباعه فحمل على ما يخالف وجدانه وتلك فلاة عليته
 لا مزية كشفية والعلات لا يتجاوزها العلماء ولا يضر علومهم ان يوجد في بعض كلامهم قليلاً فلتة ما وقوله
 تمايز الصفات الثمانية لا يسميه الصوفية بل هي عين الواجب عند بعضهم بمعنى ان الذات يكفي كفايتها وليس عند
 المتكلمين دليل يدل على ذلك لا عقلي ولا عقلي الا الاول فلان فائتة ما في الباب ان هناك حقيقة شبيهة بظواهر
 اسمع والعلوم ونحوها عرفاً واهتماً ان هناك صفات تمايزة فكلا من نصف من نفسه عقل ان الناس
 اذا استعملوا اعمال الصفات واسماها لا يلتفتون الى تمايز الصفات وكونها زيادة على الذات اصلاً لكنهم
 يلتفتون الى صدور انما ثار لا غير فان من رأى شيئاً يتحرك ويشي ويحسن لسمية حيا بسبب هذه الاثار ولا
 يلتفت الى ان الحيوة صفة زائدة او هو ذال الحيوان الى غير ذلك من الترفيقات الفلسفية واما الشان
 فلان العقل ما شهد بالبوكة بحيث يصدر منه هذه الاثار واما ان ذلك منحصر في زيادة الصفات فكذلك من
 نصف من نفسه عقل ان كون الصفات بمنزلة الاعراض في محلها القائمه بوضوحاً تماماً هو اعظم التشبيه فان
 قال قائل هذا ذهب الى السنة فوجب قبول قولنا اهل السنة عندنا اهل القرون المشهورة لما بناه في مروي
 عن احمد بن محمد انه تكلم في الصفات بل هي زائدة او لا على تقدير زيادتها بل هي امور متراعية او خارجية واما
 هذا القدر من المتأخرين التي تدعى نفسها انها اهل السنة فعلى تقدير ان لا يكون قولهم هذا بدعة في الدين
 واختراعاً لما لم يقبله احد من السلف فمن رجالهم رجال وكذلك اختلاف اقواله في ان العالم موجود خارجي
 موجود ظلي او موجود مستقن اختلفا في قليل المجدد في اول المقصود ان الوجودات الخاصة متحققة بحيث يصدر منها
 الاثار بأسواء سمي هذا التحقيق وجوداً خارجياً او وجوداً مسمياً متقاداً ان سالتوني عن الحق الصريح قلت ان الذات
 القائمية من حيث هي هي اجل من ان تكون في الخارج او في الاعيان اذا خارج اسم لنفس الرحمان وفي
 الاعيان كناية عن عدم الحق تعالى عظيم هو في الخارج ويوصف الحق بانه في الخارج او في الاعيان هذا التبعي ان سالتني

ان قوله لا يضر
 علومهم ان يوجد
 في بعض كلامهم
 قليلاً فلتة ما
 وقوله

عن هذه الاقوال كلها بالذکر علیها الامن بهتة التعليل من جهة ذكرى في غير محله والا نقل بالشير صاحب كلف
 الى ما ليس له حقيقة اصلا فالقول بالصفات الثمانية له وجه وجيه وهو ان اذ اكل النفس الرحمان المتمثل فيه الذكر
 والتجلى الاعظم لم يسمي عند الاشاعرة بالصفات ولذلك قالوا بصدورها بالانجاب وبقدمها زانما غير انهم سمو شيئا
 واحدا باسمائهم باختلاف الهمات والاعتبارات وكم من اختلاف في الهمات يتوهم في صدر الناس حتى
 لطيفة من باب اختلاف الحقائق كالبياض والابيض هما واحد في الحقيقة الا ان البياض اسم له من حيث
 انه ما هو البشيطا وان الابيض اسم له من حيث انه ما هو البشيطا الشئ فكذلك سموه حيوة من حيث انه صفة يتبع
 العلم نفسه وبحقائق المحركات وعلمها من حيث انه تمثل في حقائق الاشياء قبل تكونها في الخارج وقدرة من
 حيث انه يخلق منها خلق الخلق وازادة من حيث ان التجلي الاعظم يبعث منه تخصيص احد التسعة من
 وكلاما من حيث انه ينزل منه الوحي على قلوب الانبياء والامامة وسموا ولبصر من حيث انه مبدأ الاكشاف
 والبصائر والمسموعات وكذلك كلام مولانا عبد الرحمن الجاني عندي مسلم فان مقصوده نفى ما اصل
 الحقائق بجبالها وانها اعتبارات واصفاقات لا وجودا حتى بمعنى ان الوجود ظهر فيها وتعيين بها الاسمى الفرق
 الاعتباري واذ قد كانا اجواب فلتتم الرسالة ومحمد تبارك وتعالى او لا واخرها ظاهر او باطنا وصلى الله تعالى
 على خير خلقه محمد وآله واصحابه اجمعين - **مكتوب سبت** وليم محمد و سلام على عباده الذين اصطفى **العباد**
 محي كويد فقير ولي الله عفى عنه في بعض اجاب باقتضاي بعض احوال التي چند نظم کرده شد اكال مستحسن
 بنمايد که زیر هر همتی اشاره لطیفه کرده آید به نکته که در آن دو بیت نموده شده است والله يقول الحق وهو
 سید السبیل فتمتها ولی دارم ز خود خالی جبابش میتوان گفتن به درو کفنتی جوش شرابش میتوان گفتن
 وجودی نمود معنی ماویدی در ده درین نیز نگهبانی کلایش میتوان گفتن به درین دو بیت اشارت است بجا
 عجیب که بنجد بروج دست باقار نامست سواد اول با پای اندیچ و تاب او به نقوش عالم ام الکتابش
 میتوان گفتن به اشاره است بجامعیه حبر بست فر و پاشید از هم کثرت مو بهوم چون شبنم ز فیض معنی
 ما قماش میتوان گفتن به اشارت است ببناء انا که از ظهور معنی حبر بست خیزد به و مشها بز لفظیچ و پیچگی
 کم کرده ام خود را به خردشی درون شهبانمی کردم چه میکردم درنی پرورد جان افکار و یارتند خود از همه جهان
 پزیر یارها نمی کردم چه میکردم به اشارت است بیان که گرفتاری بد قائل غیب غیب تیرت شدید سید به

سها پنجاس
 بارت آنکه در کتب کتب
 در کتب کتب

و در قلم چی آرد **ع** غم تحصیل و بار شغل و دوری عزت می بینم و جنون ترک منصبها نمیکردم چه میکردم و تفسیر است از
 مناصب جاه به بیان آفاقی که قبل و بعد **د** مع آن مناصب حاصل میشود **س** کسی باطل همی سازد که سوزان
 همی بازده اگر من یاد آن بهمانیکردم چه میکردم و اشارت است بآنکه نزدیک عارف هر قدر فی انذات محسوسه
 مثال معنی است از معالی بی نشانی در بعض حالات از تمایز بتجاری پی پی **س** می تحقیق برانهم مشرب
 بیرون دیدم و خروج از قید مشرب بهانیکردم چه میکردم و اشاره است بانکه در عارفی که تعلق بشرب نماند
 تقلید شخصی پسندیده نیست **س** حجاب و وصل مطلوب است دل بستن بظلمها و این گز ترک مطلبها نمیکردم
 چه میکردم و اشاره است بآنکه توحید اراده شرط اعظم سلوک است و منتهای آن زیاده اش می بے نظیر و روگردان
 بدانین از ناگزیریه من ترشفتن نرم از صد پدر و درین آویز و مرهم گیریم غیر من گریه تو با بشیر بود و آن دریا
 و عذاب است و سیر و دین سبب است اشاره کرده شد به امرت حقیقه استخاق با سالک **س** جان من در
 سحر یا خود بسوخت **س** من عذاب البحر اجرتی یا بحر **س** بے قرارم روز و شب بیهوشی و یاریه با تبار روی یارم
 یا قدریه اندرونم بے جانش تا شد بکے شود یارب بوحالتش مستیر **س** ای برادر بعد ازین بهشتیار باش
س فرق میکن در میان شیر و شیر و منتهای ساسی گرمی کن که بوشش خود افتخ **س** من بار خودم خود از دوش
 خود افتخ **س** مثل نمی بوشان گرم برد افتخ و جوشی زود بر خود از بوش خود افتخ **س** از هرین مویم بوشدی دیگر
 از فوط تا کلی ز اخوش خود افتخ **س** زین تیز زبانی آزرده دلم من خوش **س** آنکه زبانه خاموش خود افتخ **س** این
 عزت از غزوات بجز سبب است **س** مستفعلن فعلن چهار بار و آن در فارسی که بافته شد در غرض ازین ابیات
 تشوق است بحال اتصال بانامها و آن حالیت نادره وقوع اتصال عبارت است از انانچه اباب روح و معرفت
 سرفقار انانچه لطیفه خفیه و منتهای تاکی محنت بجزوری و دوری بکشم و ازینین و ظنم سوی دهن بانردم
س تاکی بدمی سنگ بود شیده من **س** گوهری از عدغم سوی عدت باز روم **س** تاکی بسته زنجیر تعلق باشم **س** با جوس
 از ختم سونی منتن باز روم **س** بوی جان میرسد از باد عین دره و جهان **س** شاه ملک تیم سوی بمن باز روم **س**
 غرض ازین ابیات تشوق است بعالم تجرد و رفیق اعلی و تفجیر بیایات دنیه فاسقه که واسطه وقت و شوش
 حال و مشرب و جرح میشود **س** مکتوب است **د** و دوم **س** در شرح رباعیات **س** احمد شد قالی انهم
 و نام **س** علی **س** شیر خلاته محمد و آل و اصحاب **س** جمعین **س** اما بعد میگوید فقیر ولی الله عفی عنه که سابق

- با عی چند در بیان بعض قواعد سلوک انشا کرده بودم امحال شوق بر او دم خواججه محمد امین اکرم الله شهبوده
 تقاضا میکند که زیر هر رباعی اشارتی کرده شود بان قاعده که در آن دو بیت نهاده شد من تکلم الرباعیات
 رباعی علی که نه مانع از مشکوٰۃ نبی است و الا که سیرانی از آن تشبیهی است و جای که بود جلوه حق حاکم وقت
 تکلیف شدن حکم خرد بولیبی است و درین رباعی اشاره کرده شد بآنکه علومی که ماخذ آن شریعت محمدی نیست نامرئی
 و اشتغال بان منافی سلوک است و مشهادانی که چه بود پنج قدیم ای ولدانه شغل دل تو ظاهر و باطن بایار
 این را شومی از درس عوارف عارف و دان فن و گریه بگیر از اسرار و درین رباعی اشاره کرده شد بآنکه حاصل کار
 درین راه جمع ظاهر و باطن است ظاهر تو زیج اوقات بر طاعات و باطن و دوام تعلق قلب بحق و اگر کسی اول را
 بخوابد از کتاب عوارف بهتر نیست خصوصاً پنج شمش باسی که درین مسند واقع است و اگر کسی ثانی را بخوابد
 بهتر از صحبت اسرار بیان یافته نمیشود و مشهاد در مذمت است از اسباب غرور و ذکر که بود داخل از انوار حضور
 در حاشیه نغمی سوار خلق نفور در جانب اثبات بر وسوی غفور و شرط تاثیر ذکر حضور و تعظیم است و نفور شدن
 از خلق و اثبات محبت حضرت حق - و مشهاد استی و اول شرط طریق افتاد است بهیست شدن کار کسی
 نکشاد است و در ذکر خفی جبر تخفیل کردن و شرط است و زاد و ستاد نظر بقیم یاد است و حضرت و الله قدس سر تخفیل
 هر سفر شرط میگردند که جمع است و ظهور و دل بدون آن نمیشود - و مشهاد خواهی که می صرف محبت نوشی و
 باید که بتخیل علق کوشی و دل را از خیالات جهان صرف کنی و چشم از صور جمله عالم پوشی و اشارت است
 به نگاه داشت و نظر بر قدم و خلد زهد و مشهاد در عشق تو از جمله جهان بگذشتم و زهر چه بجز یاد تو زان بگذشتم
 مقصود من بنده بجز وصل تو نیست و اندر طلبت از دل و جان بگذشتم و اشارت است بآزگشت در اشارت ذکر
 و فقه بید و فقه و مشهاد ایم دل من پیش تو حاضر باشد چشم من خوب تو ناظر باشد و در مذمت ما شرک علی
 و صریح و گرسوی و اگر خطر خاطر باشد اشارت است بدوام یاد داشت و مشهادانی چه بود سهل کثیر است
 و در مشرب باهل دل وجود عدمات و تحصیل عدم بدان بسعی مانع و در نفسی خواطر و در سذجیات و عدم غیبت
 را گویند یعنی فیان ماسوی و وجود عدم بلکه غیبت را گویند حاصل در تحصیل آن عزم قوی و همت نشانیدن
 هم چنین است از دل - و مشهاد خوش آنکه با نوار و حضور گین است و زیرا که طهارت را اصول دین است
 شور و دل و نفسی خواطر خواهی و قوی در توجیه و صورتش نیست و در حقیقه خاطر و نور دل و زلاله خطرات تجرید

طهارت فائده دارد و منتهای تحصیل عدم اگر ندانی کردن + باید نظر اهل قمار بستن + این و اعضا را در دماغی
 به ازین + در حکمت اهل دل تجویزی دیدن + یعنی نظری قبول این طائفه کیمیای عجیب است در تحصیل عدم و ازاله
 خطرات پریشان و منتهای آنکه زانواس بهی رسند با بچه او را قدم پیوستند + فیض قدس از بهمت ایشان بیخ
 دروازه فیض قدس ایشان هستند یعنی توجیه بار روح عطیه مشایخ در تنزیب روح و سر نشخ و بلخ دارد و منتهای
 آن ذات که از قید جهت بیرون است + از حیطة اسما و صفات بیرون است + هر مرتبه زبان ذات انسانی دارد + هر مرتبه
 از تعیین به تیره بیرون است و منتهای هر مد که شد نظر آن یا عجیب + ظاهر شده از سعادتش آثار عجیب + در روح
 دل ارضیت کنی صورت او + پیدا شود از روح دل امر عجیب + و منتهای قومی بکارت احرف موصوف +
 جمع تملک و تاسما معروف + شخصی که ازین قوم قدم پیش نماند + گشت است باین صورت و نهی مشتوف
 + درین سه ریاضی اشارت کرده شد تحقیق توجه بوجه خاص که حضرت خواجہ نقشبند قدس سره بان ارشاد کردند
 و آن پرورش کردن صورت ذریه حضرت حق است که در مد که آدمی تشنگی شوند مانند تشنگی تجلی صورتی در تحصیل
 و هر چه در چهار وجود است مکتوبی و طغولی و صورت ذریه در خارجین تا آنکه تا شایده + لفظی کتب
 و در یک اهل وجود ثابت است همچنین تا شریکین وجود ذریه تریک نقشبند ثابت شده + و منتهای اس
 دوست تونی دیده و بیانی من + شد و انی در دماغی و گویای من + عشقم تو و هم تو دل غم دیده من + اندر
 دل غم دیده شکیبای من + اشارت است به وحدت حق تعالی و الحمد لله اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً و صلی الله علی
 خیر خلقه محمد و آل و صحبه جمعین - **مکتوب بیست و سوم** در شرح ابیات - الحمد لله و سلام علی عباده
 الذین صطفی ایا علی سیکوید فقیر ولی الله عفی عنه که سابق شوق بر آدم محمد امین اگر مرشد شهوده باعث
 آن شد که بعضی معارف غامضه در نیکوترین لباس که لباس نظم است بیان کرده شود امکان شوق ایشان
 تقاضای آن میکنند که زیر هر همتی اشارتی لطیف کرده شود بان معرفت که در آن موعود است **شعر**
 الاطال شوق الابرار الی نقای + والی لاشد شوقا الیه منم + من ندانم با ده ام یا با ده + ایا نام +
 عاشق شوریده ام یا عاشق با جانان نام + درین بیت اشاره کرده شد بمقام تیرت که از مقامات لطیفه تیرت
 که سالک درین مقام تفرقه نمی کند در میان وجودات فاصد که با بیات معجز میشود و در میان وجود مطلق که
 ظاهر شده است در وجودات فاصد و امتیاز نمی نماید در میان احکام خاصه منظره هر وجود تا یکی را عاشق گوید و گوید

مشوق و سوم را عشق **۵** قبلا ی حیرت جان گویند با جان جان به اصطلاح شوق بسیارست و من
 دیوانه ام **۶** درین بیت نیز اشاره کرده شده بمقام حیرت و جان عبارت از وجودات خاصه است و جان جان
 عبارت از وجود مطلق است ظاهر شده در وجودات خاصه **۷** شوق موسی در ظهور او را ناما بطور او را در نهاد
 شمع آتش نیز پذیرد و نام **۸** اشاره است بانکه محب بسوال حال خود مجذب میکند محبوب را و شخص ظهور میشود
 در صورت خاصه که مقتضی است و دوست لایکنون التجلی الالبعد استعدا و التجلی له و آتش زدن عبارت از فراق و
 بیقراری و اذین است **۹** با جمال ذالیش حسن و گداز شد چشم او را سر مرده ام یاز رضا او را شانه ام **۱۰** درین
 بیت اشارت است بحکمت کلمه در چهار بیت که تمام بعضی مصالح این عالم است و آنکه حسن ذاتی در ذات خود
 از غیر مستغنی است و حسن ثانوی که مقتضای صلحت کلیه است گاهی مقتضی این نور میشود و تمثیل حسن ذاتی بچشم
 مشوق که در رعایت لطافت آفریده شده و حسن ثانوی بلبسه و همچنان زلف و شانه **۱۱** میل هر عنصر بود
 سوی مقدر اصلیش بدین اصل است هر شورش ستانام **۱۲** اشارت است بحقیقت محبت ذائمه که آن میل
 حضرت و بودست در ظاهر مقیده بجانب اطلاق مثل میل هر عنصر بقر اصلی خود **۱۳** غافل از خود ماند از صورت
 چو پند آینه **۱۴** تا ترا بشناختم جان از خود بیگانم **۱۵** اشارت است باستغراق در اتصال یعنی سر و روح در کار خود بود
 باشد و سالک را غیر مذکورش نفس خود تیر مدرک نگردد و تمثیل آن بآینه که از خود غافل است و بصورت شبلی **۱۶**
 ای امین بستیم نام تجده و تمت است **۱۷** درازل پیش از زمان تعمیر شد میخانه ام **۱۸** اشارت است بانکه محبت ذائمه
 قبل از عالم ارواح و اجسام است زیرا که حاصل او توجه وجود است با اطلاق و آن قبل از زمان است و میخانه
 اشارت بچراغ مراتب اطلاق است و احوال و احوال و باطن **۱۹** کتب است و چهارم
 در منظومات **۲۰** فراغت یافتم از حج و عمره **۲۱** چو احرام سر کوفی تو بستم **۲۲** چو دیدم روی زیبای تو جانان **۲۳**
 ز تشویش و جو خوش رستم **۲۴** بیاساتی بد **۲۵** جام شربلی **۲۶** که خمر صبحی استم **۲۷** ایضا محبت نام جوش
 طبع و میل نفس اگر باشد **۲۸** سر این محبت درو و عالم گادخر باشد **۲۹** زنازک طبع غیر از خود نایمانمی آید **۳۰**
 درخت بیدار و دیدیم **۳۱** و انهم بیهوش باشد **۳۲** بوسعت مشربان رنگ تعلق در میگیرد **۳۳** اگر نقشی زنی بر روی
 دریاچه اثر باشد **۳۴** صفائی طبع میجوای از صحبت و امن اندر کش **۳۵** که آب دور از مردم همیشه با صفا باشد **۳۶**
 ایضا **۳۷** مزاج صفای طبع از این غیرت بخیار و **۳۸** کدر گرد و آب صاف چون کجا وطن گیر **۳۹**

صفا باخست باطن تیر گاهی جمع میگردد و بر بالو دریا چون در دشتبید تا شاکن **و** هر زه گروی
 باغ نورول ست ای هوشمند و میل تا نشست یکجا باطنش صافی نشد **و** دواى درد من بر جمع اهدا تو
 مینازم **و** تک ریزول بجرح من استی و مرهم هم **و** جهان و جان فدای وضع شوخ شهر آشوب **و** قیامت
 بینامی ووم عیسی و مرهم هم **و** درین بیت اشاره کرده شد بحال عجیب که آن جمع است در قلق قلب و انس روح
 در یک حالت و تاوی ازان یک و التذاذ ازان دیگر یک **و** توی اول توی آخر توی ظاهر توی باطن **و**
 توی مقصود اول دل توی مشتاق بهدم هم **و** نزدیک منبع دریا مختلف نوار و میچو شد **و** مزاج حرص قارون
 زهد ابراهیم او هم هم **و** بخاری از زمین خیز و با وجود آمیزه گوی باران ریزان است گاهی برون و ثبتم هم **و**
 درین سه بیت اشارت است باضمحلال حقائق متخالفه در یک حقیقت و امتیاز احکام در میان حقائق متخالفه
 بسبب امتیاز صور و سیاق **و** کد امی طرفه نیرنگی درین کاشانه سر دوی **و** که عالم پای کوب از دست عشقت
 گشت و آدم هم **و** درین بیت اشارت است بسربانی عشق در جمیع عالم چه فلک و چه خاک و چه عنصر و چه اعراف
 خصوصاً انسان که عشق طبیعی داروی هر دو دارد و بآنکه بسبب سریان آن مصلحت کلیه است **و** کتب است
و شرح غزلیکه بر زمین بیت اول غزل عراقی علیه الرحمة انشا کردند **و** نخستین باوه کاندراجام کردند **و**
 مزاجش عکس آن گفتم کردند **و** هویدا شد در امکان صورت حق **و** آن صورت جبار رام کردند **و** همی است
 تفصیلی ازان روی **و** مکارم را با تمام کردند **و** شراب وحدت از خجانه غیب **و** مزاج ازل در کام کردند
 چون غلطیدم ز سستیها بهر سو **و** حرفیان مستی از من دام کردند **و** حقیقت را که مستور از نظر بود **و** با مشهود خاص
 و عام کردند **و** پس آنکه موج دریا باز گردید **و** با تمام قضا اگر ام کردند **و** این رهنه و قیقه با تو گویم **و** بخود آغاز
 و نیز انجام کردند **و** غرض ازین ابیات شرح بیت عراقی است علیه الرحمة **و** تعیین مراد و ازان باوه **و** جام **و**
 استعاره از چشم ساقی **و** حاصل آنست که این بیت دو احتمال دارد یکی آنکه از جام مرتبه اسکان مراد باشد
 و از باوه کمال او با قاضه صور انواع **و** خواص آن **و** از مستی چشم ساقی فیض وایمی که عبارت از تجلی اعظم است
 با صطلح **و** با حقیقه **و** با صطلح صاحب فتوحات **و** درین نظم جدول با وضع از مستی چشم ساقی کرده شد
 گفته آمد که مخرج بان باوه کرده شده است عکس روی آن یار گفتم **و** دیگر آنکه کلماتی که در طبقه نبی او ظاهر
 شده **و** تمام خواص نوعیه **و** استیفا **و** احکام لطایف ایشان **و** آن متحقق شده **و** بواسطه اجزای همه غرض او

کامل است که وجود ایشان بجهت مصلحت تفصیل مراتب اجمالیه و جوهریه است و فی الحدیث بعثت لکم مکارم الاخلاق
 و این اشاره بهین تفصیل تواند بود پس این افراد کمال را در ازل با استعداد کمالات و جوهریه نوشته اند و در تشریح
 و نیایشان آنگاه همان استعداد بر روی کار آمد ملل و مظاهر پدید آمدند و اعلام ارشاد برافراشته شد و سبب
 هدایت جماعات بنی آدم گشت و بحقیقت جمیع افرادی آدم از لفظ الله خیر می نمودند و ذهن ایشان بان
 حقیقت تجریده بوجوه از وجود لطافت میشود و از همه برکات نفوس کامله است چه نفوس مقارنه با جسد
 و چه مقارنه از آنها و معاد این نفوس اضحلال است در تجلی اعظم و مشمول شدن بفيض آن بوجوهی که انا و وسط
 ایشان از خود متلاشی سازد و انانیات صغری را وجودی پیدا نماید و در پنج بیت لائق این معانی بطریق
 ایجاز و بلسان اشارت ادا کرده شد باز نکته دیگر ادا کرده آمد که تجلی اعظم بر آدم معاد نفوس کامله است

از بعضی مکتوبات حضرت قطب فلک الارشاد و غوث الاقطاب و الابرار
 منظر کمالات خفی و علی مرشدنا شاه عبدالقادر المشهر شاه غلام علی
 قدس سره که بجزرت شاه ابوسعید صاحب حمده الله تعالی نوشته
 شده است درین کتاب اضافه کرده میشود

مکتوب اول بخدمت شریف صاحبزاده عالی نسب و الاحسان حضرت سید ابوسعید صاحب سلک ربکم
 السلام علیکم ورحمة الله و بزرگوار این فقیر را مرض خارش و ضعف و شدت تنفس مستولی گردیده که طاقت
 نشست و برخاست خیلی دشوار علاوه اینکه در دو رکعت از چندی ظاهر شده که نماز بر اقعار خواندن هم محال
 حضرت شاه رفیع الدین صاحب می فرمودند ازین هر دو شخص بر سبیل بدلیت پیش شما باضرور باشند
 پس در نیوقت که اشتداد امراض بجدی رسیده که طاقت نشستن نماند و فتور کلی در سینه ضروری آمده
 در نیوقت آمدن شما بسیار مناسب است جلد تر خود را برسانند و مولوی بشارت الله صاحب رخصت
 برای بیماری را بیچاره خود گرفته اند آمدن او شان معلوم نمیشود و قبل ازین چند خطوط متواتر و طلب
 شامع تبرکات جدیده روانه کرده شد تعجب است که قصد آمدن اینجا نکرده اند فقیر را بحسب طلب بصحت مجامع

و انفس که شما اینقدر تاخیر نمائید تم خوبان درین معامله تاخیر میکنند نمی بینم که منصب آن مقامات این
 خاندان عالیشان بشما متعلق و وابسته شد و پیشتر از ان در بیماری سابق دیده بودم که شما برچار پاسکے
 نشستاید و قیومیت بشما عطا کردند سوای شما قابل این توجهات غریبه و عجیبه کسی نیست بجز درین
 این خط خود را جریده روانه این صوبه نمائید بر خود را احمد سعید را بجای خود اینجا بگذارند و بدعای حسن خاتمه
 و در دو مستنصر ختم کلام طیب و قرآن مجید ختم پیران کبار و تقای جانفروز و اتباع حبیب مصطفی مدد فرمایند
 والسلام مکتوب دوم بسم الله الرحمن الرحیم بحباب صاحبزاده طالی نسبت لایت حسب حضرت شاه
 ابو سعید صاحب و احمد سعید صاحب جملهما المد التقیین اما بعد از سلام مسنون و دعای عافیت مسنون
 واضح میمائید که مکرر در قیمائی فقیر بکس طلب شما فرستاده شد معلوم نیست که بخدمت میرسد یا در راه
 تلف می شوند احوال مزاج فقیر بسیار سقیم طاقت نشستن مانده بچوم امراض و نذار الرحیل در اوله فقیر
 بجز بزدن شما هیچ آرزوی نیست بلکه از غیب با تقامی شود که ابو سعید را باید طلبید و روح مبارک حضرت
 مجدد رضی الله تعالی عنده بر این باعث است و دیده ام که شما بر بران راست خود نشانده ام و منصبی که
 آثار آن عنقریب عائد بشما میشود نفوقش نموده خانقاه شماره مبارک با و جلد تر بیانید و تو کلا علی الله اینجا
 آمده بنشینید اگر الله تعالی مرا بامریزید بعد چه پیران کبار رضی الله تعالی عنهم از توجه و بهمت قاصر نیستم
 هر چه فتوح از غیب رسد صرف مایحتاج خود و وابسته های خود نمائید و آنچه باقی مانده بر فقر تقسیم کنید عمل اول
 خانقاه و اکثر مردمان شهر شما را بچو بند مثل احمد یار و ابراهیم بیگ و میر خورد و مولوی عظیم و مولوی شیر محمد بیگ
 جمیع مردمان شهر بار ما میگویند که میان ابو سعید لائق اندک در اینجا نشیند و حضرت شاه عبدالعزیز صاحب
 و اکثر اعززه شهر بر اخلاق حسنه و مسکنست و شکست و حفظ و مشغولی و پرورداری شما نظر کرده بجز طلبیدن شما
 بلا شرکت غیر میشوند بهر صورت عازم اینجا شوند و چو پاله یاور گازی بیایند اجزیه کماران اینجا داده خواهند
 و جماع اهل خانقاه بر این شد ایشانرا یعنی شما را باید طلبید و مرا نیز الهام کردند که قابلیت این کار فقط در
 شماست بعد استخار بپایانید و حاجت دیگری نیست اینجا باشید و راجح طریق شریفه فرمائید و تدبیر
 معاش را حواله بکنید حسبنا الله و نعم الوکیل و عده الهی کافی ست بگذار و بیاسا وقت ما آخر رسید چند
 انقاس باقی مانده را بر پهنید و فیض سایر وارید شاید این آرزو بوقع آید بصیبت مرگ آرزو کنم چو شوق

در خطی که از آن وقت نوشتی
 منصفیت است بعد از تقاضای
 خاتم بر آن وقت نوشتی
 در خطی که از آن وقت نوشتی
 منصفیت است بعد از تقاضای
 خاتم بر آن وقت نوشتی

کتابخانه غلام علی صاحب